

به نام خداوند جان و خرد



شناسنامه

سر دبیر: محسن قاسمی شاد

صفحه آرا: خرد دبیری

نویسندگان: یاسمین مجتهدپور، کوروش محسنی، عقاب علی احمدی و با همیاری
علیرضا افشاری و با سپاس ویژه از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر هوشنگ
طالع، عبدالمجید ارفعی و روانشاد علی اکبر سعیدی سیرجانی.

ارتباط با ما: iran3746@yahoo.com

طرح روی جلد پیش از این در قالب کارت شادباش به چاپ رسیده است

ملرزبان مرا تا نلرزد زمین (نظامی گنجوی)

۷ آبان روز ملی بزرگداشت کوروش بزرگ بر ملت بزرگوار ایران و دوستداران حقوق بشر همایون باد.

اگر بخواهیم برای سه شعار جاودان فرهنگ ایرانی سه نماد در نظر بگیریم بی شک نماد اندیشه نیک اشوزرتشت است و نماد گفتار نیک حکیم ابوالقاسم فردوسی و نماد کردار نیک کوروش بزرگ، که هر کدام از این سروران به غیر از سجایای اخلاقی و معنوی خود نقش بسیار سترگی در تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم ایفا کرده‌اند. کوروش یکی از چهره‌های برجسته تاریخ شناخته شده است. کامیابی او در شکل دادن شاهنشاهی هخامنشی، نتیجه و آمیزه‌ای از هوشیاری و مهارت‌های او در سیاستمداری و نظامی‌گری، و همچنین خلق و خوی او و داشتن دانایی و درایت کامل او در کشورداری بود. ایرانیان او را پدر و یونانیان او را قانون‌گذار می‌نامیدند و یهودیان به او مانند یک مسیح نجات دهنده احترام می‌گذاشتند و در قرآن هم به نام ذوالقرنین از او یاد شده است. پس به جاست به پاس کردار نیکش نسبت به مردم جهان و به پاس قدردانی برای سرافراز کردن ایران و شناساندن فرهنگ والای ایرانی به جهانیان، روزی را به عنوان بزرگداشت این پدر ایرانیان تعیین کنیم. البته ایرانیان این روز را به گونه‌ی فرهنگی و خودجوش، با پیامک، کارت شادباش، رایانامه‌ها و همایش‌های خصوصی و همگانی گرمی می‌دارند. از این رو شایسته است ما هم به پاس تلاشهای بی دریغ فرزندان ایران در تثبیت این روز که در چندساله‌ی اخیر (از جمله با سفر شمار بالایی از ایران‌دوستان جوان تهرانی، زیر قالب پایگاه اطلاع رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی، و شماری از جوانان سازمان‌های مردم‌نهاد شهرستان‌ها به‌ویژه یاران همدانی و خوزستانی در آبان‌ماه ۱۳۸۴ به آرامگاه کوروش بزرگ و صدور بیانیه‌ای که به بیانیه پاسارگاد معروف شد) نمود بیشتری یافته، هفتم آبان‌ماه را روز ملی بزرگداشت کوروش بزرگ بدانیم (که این روز حتی اگر از جنبه‌ی تاریخی مورد شک و تردید باشد - مانند روز بزرگداشت فردوسی - به هر رو بهانه‌ای است برای پاسداشت این پرورده‌ی نمادین فرهنگ ایرانی، که البته تضادی با پژوهش پیرامون تاریخ دقیق رویدادهای زندگی آن بزرگ‌مرد ندارد).

در ماهی که سپری شد سرانجام اعتراض‌ها به اقدام گوگل در به کاربردن نام مجعول خلیج عربی، در petitiononline.com از مرز یک میلیون هم گذشت که نمایانگر حمیت و همبستگی ملی ایرانیان است و هشدار است برای همه‌ی کسانی که چشم طمع به تمامیت ارضی و میراث گذشته‌ی این مرزو بوم دوخته‌اند.

آبان روز از آبان ماه برابر با ۱۰ آبان در گاهشماری ایرانی جشن آبانگان است. این روز را هم شادباش می‌گوییم، هر چند شماری از هم‌میهمانان آن را شش روز پیش‌تر جشن می‌گیرند که به گمان ما هم، مهم زنده نگه داشتن چنین شادروزهایی است که البته اگر تلاش کنیم دیدگاه‌ها به هم نزدیک‌تر و علمی‌تر شود، بایسته‌تر است. برخی رویدادها و مناسبت‌های آبان‌ماه (که برپایه‌ی روزنامه www.rooznamak.com - تارنمای دکتر نوشیروان کیهانی‌زاده - است) در پی می‌آید:

۱۶ آبان ۱۷۴۸ سال پیش، در روزی بزرگ و به‌یادماندنی، در شهر تیسفون شاپور یکم، پادشاه ساسانی، در مراسمی در برابر والیرین امپراتور روم و

ژنرال‌هایش که اسیر شده بودند؛ ایران را تنها ابر قدرت جهان اعلام کرد. برای این که ایرانیان این پیروزی خود را فراموش نکنند و جهانیان برای همیشه عظمت ایران را در نظر داشته باشند و مشرق زمینی‌ها خود را مدیون توان ارتش ایران بدانند، به خواست شاپور یکم منظره به زانو نشستن والیرین مغرور در برابرش را در چند نقطه در ایران بر سنگ تصویر کردند که تا ابد باقی بماند، و مانده است. تاریخ‌پژوهان سده‌های باستان هم دیدگاهند که «ناسیونالیسم ایرانی» جنگهای دوران ساسانیان را برنده شد، و هنر بزرگ شاهان ساسانی این بود که نگارند «ناسیونالیسم ایرانی و نیروی خیره کننده آن» ضعیف شود.

دوم آبان سال ۱۲۹۶ سردار اسعد بختیاری که کمک های موثر او، به دوره استبداد صغیر پایان داده بود درگذشت و در اصفهان مدفون شد. مراسم ترحیم وی بسیار پر شکوه برگزار شد و به این مناسبت شهر اصفهان یک روز تعطیل شده بود. ۲۱ آبان ۱۳۴۴ سالروز درگذشت روح‌الله خالقی موسیقی‌دان و میهن‌دوست نامدار - در ۵۹ سالگی - است. سرودهای دلنشین و جاودانی مثل سرود «ای ایران» با شعر زیبای دکتر حسین گل‌گلاب و برنامه های جالب و متنوع «گل‌ها» وجود دارد که نشان‌دهنده دانش موسیقی و ذوق هنری این هنرمند یکتا ایران است. سرود ای ایران در سال ۱۳۲۳ (در جریان اشغال نظامی ایران از سوی متفقین) تکمیل شد. انگیزه سرودن این شعر، مشاهده بی حرمتی‌های نظامیان اشغالگر بود که از تاریخ و تمدن ایرانیان بی خبر بودند و قضاوتشان بر پایه مشاهده وضعیت روز بود. سرود «ای ایران» در دهه ۱۹۶۰ در همایش بین‌المللی بررسی سرودهای ملی، موثرترین، برانگیزاننده ترین و میهن‌گراترین سرود ملی کشورها شناخته شده است که هر ایرانی با شنیدن آن برانگیخته و آماده فداکاری برای میهن می‌شود. طبق یک آمار، در ربع قرن منتهی به ۱۳۸۵ نوار و سی دی سرود «ای ایران، ای مرز پرگهر - ای خاکت سرچشمه هنر» ... «مهر تو شد چون پیشه ام - دور از تو نیست اندیشه ام» ... «در راه تو کی ارزشی دارد این جان ما - پاینده باد خاک ایران ما» بیش از هر آهنگ و سرود فارسی دیگر تولید و تقریباً در خانه هر ایرانی در درون مرز و برون مرز وجود دارد. ۲۵ آبان ۱۲۹۳ سالروز درگذشت سردار ملی است. ستارخان که مجلس به پاس خدماتش به احیای مشروطیت به او لقب سردار ملی داده است و در تهران درگذشته بود ۲۶ آبان با تشریفات ویژه در شهر ری خاکسپاری شد. مشهور است که پس از ورود روس‌ها به شهر، پاختیانوف کنسول روس می‌خواست بیرقی از کنسولخانه را بر سر در خانه ستار خان بزند و او را در زینهار دولت روس قرار دهد، اما ستارخان پیام تاریخی خود را برای وی فرستاد و گفت من می‌خواهم که هفت اقلیم به زیر بیرق دولت ایران بیایند. من زیر بیرق بیگانه نمی‌روم.

۲۶ آبان سال‌گشت درگذشت نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ هجری قمری) برجسته‌ترین چاه‌سرای قرن نهم است.

۲۶ آبان سال ۱۳۴۷ خورشیدی سالروز درگذشت استاد ابراهیم پورداود، ایران‌شناس و ایران‌پژوه نامدار است. وی همه عمر خود را در شناساندن گذشته باشکوه ایران به ایرانیان معاصر و جهانیان صرف کرد و کتابهای بسیار نوشت و مرارت فراوان برد که از این رهگذر بر گردن ایرانیان حقی بزرگ دارد. چهارمین شماره از ویژه‌نامه‌ی اینترنتی ماهانه که برابر با نام جشن این ماه - یعنی آبان‌گان - نام‌گذاری شده، به یاری یزدان برای آگاهی ایران‌دوستان پیش‌کش می‌شود.

جشن آبانگان

یاسمین مجتهدپور

۱) تابستان که از نخستین روز فروردین ماه آغاز و در آخرین روز مهرماه پایان می‌یافت.

۲) زمستان که از اولین روز آبان آغاز و تا آخرین روز اسفند ادامه داشت. پس همراه با آبان، زمان سرما و بارندگی سر می‌رسد و زمستان ۱۵۰ روزه آغاز می‌شود.

همچنین درباره پیدایش جشن آبانگان روایت است که در پی جنگهای پی‌درپی ایران و توران، افراسیاب تورانی دستور داد تا کاریزها و نهرها را ویران کنند. پس از پایان جنگ پسر تهماسب که «زو» نام داشت دستور داد تا کاریزها و نهرها را لایروبی کنند و پس از لایروبی، آب در کاریزها روان گردید. ایرانیان آمدن آب را جشن گرفتند. در روایت دیگری آمده است که پس از خشکسالی هشت ساله، در ماه آبان باران آغاز به باریدن کرد و از آن زمان جشن آبانگان پدید آمد.

بیرونی در آثار الباقیه در مورد جشن آبانگان چنین می‌نویسد: «آبان روز، روز دهم آبان است و آن عیدی است که به واسطه توافق دو اسم، آبانگان می‌گویند. در این روز «زو» پسر تهماسب از سلسله پیشدادیان به پادشاهی رسید و مردم را به کندن نهرها و تعمیر آنها امر کرد و در این روز به کشورهای هفتگانه خبر رسید که فریدون، بیوراسب (ضحاک) را اسیر کرد و خود به پادشاهی رسیده و به مردم دستور داده است که خانه و زندگی خود را مالک شوند.»

زرتشتیان در این روز همانند سایر جشن‌ها به آذریان‌ها می‌روند و پس از آن به کنار جوی‌ها و نهرها می‌روند و با خواندن آرزو که توسط موبد خوانده می‌شود، اهورامزدا را ستایش کرده و درخواست فراوانی آب و نگهداری آن را می‌نمایند و پس از آن به شادی می‌پردازند.

در پایان گوشه‌هایی از اردویسور نیایش یا آرزو را با هم می‌خوانیم:

«درود و ستایش و توانایی و زور و آفرین باد به اهورامزدا فروغمند با شکوه و به امشاسپندان؛ به آبهای خوب مزدا داده، به آب اردویسور آناهیتای پاک، به همه آب‌های مزدا داده، به همه گیاهان مزدا داده، به همه ستودگان مادی و مینوی و به فروهرهای پاکان و راستان که پیروز و پرتوان هستند.»

می‌ستایم آب اردویسور آناهیتا را که در همه جا گسترده است و تندرستی‌بخش است و بداندیشان را دشمن است و اهورایی کیش است و درخور ستایش و نیایش در جهان مادی. آن پاکی که جان افزاست، پاکی که فزاینده گله و رمه است، پاکی ای که گیتی افزاست، پاکی ای که خواسته افزاست. آب ما، از آن بداندیش نیست، از آن بدگو نیست، از آن بدکردار نیست، از آن بدبین نیست، از آن کسی که دوست را بیازارد نیست، از آن کسی که همراهان را بیازارد نیست، از آن کسی که کارکن را بیازارد نیست، از آن کسی که خویشان را بیازارد نیست...

ای آب ستوده، به من بزرگ‌ترین دارش‌ها (نعمت‌ها)، تن درست و اندام درست ارزانی دار. ای آب ستوده، به من خواسته فراوان ببخش، گله و رمه گوناگون و فرزندان دلیر همان‌گونه که پیش از من به کسانی که از تو خواستند، بخشیدی...»

ایدون باد

«به سرچشمه آب درود می‌فرستیم، به کوههایی که از بالای آنها آب جاری می‌شود درود می‌فرستیم، بر گذرگاههای آب درود می‌فرستیم، به دریا و دریاچه‌ها و استخرها درود می‌فرستیم...»

اوستا - یسنای ۸، بند (ا) ۲

ایرانیان از دیرباز، چهار آخشییج (عنصر) «آب» و «آتش» و «باد» و «خاک» را مقدس دانسته و در گرمی‌داشت هر یک یسن‌های گوناگون داشته‌اند. شاید از یک نگره بتوان جشنهای ایرانیان را به دو دسته‌ی «جشنهای آب» و «جشنهای آتش» بخش‌بندی کرد که هر یک درون‌مایه‌های تاریخی- استوره‌ای، فصلی و آیینی ویژه‌ی خود را نیز دارند.

در دسته‌ی نخست، آتش افروختن و آتش‌نیایش، محور اساسی جشن شمرده می‌شود و در دسته‌ی دوم، آب و آب‌پاشی و آرزو.

آبانگان در گروه «جشنهای آب» جای می‌گیرد و به مانند بسیاری از جشنهای کهن سرزمینمان، نزدیکی روان ایرانیان با پرهام (طبیعت) را نمایان می‌سازد. می‌دانیم که در گاهشمار ایرانیان باستان و زرتشتیان امروز هر یک از ۳۰ روز ماه، با نامی ویژه شناخته شده و هنگام شدن روز و ماه، جشنی برپا می‌شود. روز دهم از ماه آبان، آبان روز نام دارد و ایرانیان از دیرباز در این روز جشن آبانگان را برپا می‌کرده‌اند. امروزه با تغییرات گاهشمار رسمی کشور، این جشن در ۴ آبان برگزار می‌شود.

آبان (در اوستا «ایم نپات» و در پهلوی «آبان» گفته می‌شود) به چم (معنی) «فرزند آنها» است. خویشکاری (وظیفه) این ایزد، پخش آبها و رهایی کسانی‌ست که گرفتار امواج دریا شده‌اند. (یشت ۸ بند ۳۴). او نیرومند و بلند بالا است و دارای اسب تندرو. او مانند امشاسپندان درخشان است. در وداها نام او به صورت «پام نپات» ظاهر می‌شود که ایزد آنها است.

و اما چون سخن از آب و ارزش و بزرگی آن آمد، بایسته است از آناهیتا، ایزدبانوی آب‌ها نیز سخن به میان آید.

آناهیتا (اردویسور آناهیتا) به چم پاک و بدون آلودگی؛ در آبان‌یشت اوستا به گونه‌ی زنی جوان، بلند بالا، زیبا چهره با بازوانی سپید و اندامی برازنده، به جواهر آراسته، کفش‌هایی درخشان به پا، با بالاپوشی زرین و پرچین و.. توصیف می‌شود. او دارنده‌ی هزار چشمه و هزار رود است. گردونه ای دارد با ۴ اسب سفید. اسب‌های گردونه او ایزدان ابر، باران، برف و تگرگ هستند. او که در بلندترین رده‌ی آسمان جای دارد، نطفه مردان را پاک می‌کند و زهدان زنان را برای زایش آماده می‌کند. آناهیتا ایزدبانوی برجسته است که به گفته‌ای پیشینه‌ی ستایش او به پیش از زرتشت می‌رسد. این ایزدبانو در کتیبه اردشیر دوم هخامنشی به گونه‌ی «آناهیتا» می‌آید و در اواخر دوره هخامنشی در کتیبه‌های پادشاهان اردشیر دوم و سوم در کنار هرمزد و مهر، از او یاد می‌شود. بنابراین ایزد آب‌ها گشته و از ایم نپات پیشی می‌گیرد.

آریایی‌های نخستین، سال را به دو فصل بخش می‌کردند:

اگر چکیده وار پرسیمان را بررسی کنیم زبان‌های ایرانی به سه گروه بخش‌بندی شده‌اند:

زبان‌های باستانی زبان‌های میانه زبان‌های نو

• دوره‌ی باستانی

در آن به نخستین آثار زبان‌های ایرانی برمی‌خوریم، احتمالا از سده‌ی ۱۰ تا ۱۲ پیش از زایش (قبل از میلاد) و زمان تالیف «گات‌ها» آغاز می‌شود و در پایان فرمانروایی هخامنشی به پایان می‌رسد. دو گونه از دبیره (خط) و زبان‌های این دوره برای ما به یادگار مانده است. نخست زبان اوستایی و دیگری زبان پارسی باستان.

الف: زبان اوستایی زبانی است که به احتمال زیاد و بر پایه‌ی ویژگی‌های زبانشناختی به شرق و شمال شرقی ایران برمی‌گردد و اوستا را به این دبیره و زبان نگاشته‌اند.

ب: زبان پارسی باستان که در نیم‌روز (جنوب) و جنوب غرب ایران رواج داشت و پادشاهان هخامنشی سنگ نبشته‌های خود را به این دبیره و زبان می‌نگاشتند. از زبان‌های ایرانی و آریایی دیگر همانند: مادی و سکایی چیزی در دست نیست. ولی می‌دانیم که دست‌کم زبان مادی به انگیزه‌ی هم ریشه بودن با زبان پارسی، تفاوت آنچنانی با زبان پارسی نداشته است.

• دوره‌ی میانه

این دوره از سال‌های پایانی فرمانروایی هخامنشی (۳۰۰ پ ز) آغاز می‌شود، و در آغاز تاخت و تاز اعراب (سده‌ی هفتم ز) پایان می‌پذیرد. زبان‌های این دوره به دو گروه بخش‌بندی می‌شوند:

الف: زبان‌های شرقی که این زبان‌ها خود به دو شاخه‌ی شمالی و جنوبی، بخش می‌شوند. سغدی و خوارزمی زبان شرقی شمالی و زبان‌های سکایی و بلخی شرقی جنوبی هستند.

ب: زبان‌های غربی نیز به دو گروه بخش می‌شوند. زبان غربی شمالی در پارت و در میان اشکانیان بود و آن را پهلوانیک، پارتی یا پهلوی اشکانی می‌نامند. در شاخه‌ی غربی جنوبی - که در منطقه‌ی پارس رواج داشت - این زبان را پارسی میانه در سنجش با پارسی باستان می‌نامند. افزون بر پارسی میانه اصطلاحاً آن را پهلوی می‌نامند.

آثار پارتی یا پهلوی اشکانی

واژه‌ی پهلوی منسوب به «پهلَو» است و این واژه از ریخت ایرانی باستان «پَرثَوَه» آمده است که در اصل به سرزمین پارت و تیره‌ی ایرانی و آریایی پارت گفته می‌شد. این آثار به دو گروه بخش‌بندی می‌شوند:

الف: آثار به دبیره‌ی پارتی و گونه‌های آن. این دبیره احتمالا از دبیره‌ی آرامی برگرفته شده است. این دبیره و زبان احتمالا از نیمه‌ی دوم سده‌ی نخست پ.ز. جای زبان و دبیره‌ی آرامی که زبان دیوانی هخامنشیان بود را گرفت. می‌دانیم که هخامنشیان از منشیان و دبیران بابلی و ایلامی هم بهترین بهره را می‌بردند. ب: نوشته‌های مانویان که به دبیره‌ی ویژه‌ی مانویان است و گونه و ریختی از دبیره‌ی پالمیری که در بابل رواج داشت. (دبیره‌ی پالمیری خود از خطوط دگرگون شده‌ی آرامی است و

پالمیرا نام شهری بوده

است در سوریه‌ی کنونی)

الف: آثار به دبیره‌ی پارتی

۱. نسا. سفال نبشته‌هایی در شهر نسا، نزدیک عشق آباد پایتخت شاهان اشکانی (سده‌ی نخست پ.ز.)

۲. بنجاق اورامان. پوست نبشته‌ها بر روی پوست آهو که در اورامان کردستان پیدا شده و هم‌اکنون در موزه‌ی بریتانیا نگهداری می‌شود.

۳. سکه‌ها. شاهان اشکانی تا مدتی نام خود را بر روی سکه‌ها به یونانی می‌نوشتند (ایشان خود را دوست دار یونانیان می‌دانستند) اما از سده‌ی نخست میلادی و از زمان بلاش یکم دبیره و زبان پهلوی اشکانی بر روی سکه‌ها به کار برده شده.

۴. کتیبه‌های پارتی بر روی مجسمه‌ی هرکول. مجسمه‌ی برنزی هرکول یافت شده در سال ۱۹۸۴ در عراق که بر آن به دو دبیره و زبان یونانی و پارتی حک شده.

۵. سنگ نبشته‌ی شوش. بر روی یک سنگ مزار در شوش و کتیبه‌ای شش رچی به دستور اردوان چهارم پادشاه پایانی اشکانی برای خواستگ شهربان شوش کنده شده. (۴۶۲ اشکانی و سپتامبر ۲۱۵ میلادی)

۶. سنگ نبشته‌های پارتی دوره‌ی ساسانی. (برخی کتیبه‌های بازمانده از شاهان ساسانی به دبیره‌ی پارتی نوشته شده است)

۷. سنگ نبشته‌های کال جنگال. در جنوب خراسان چند کتیبه‌ی کوچک نزدیک بیرجند بدست آمده که احتمالا از شاه‌زادگان اشکانی است.

۸. آثار دورا آروپوس در میان آثار بدست آمده از شهر دورا در ساحل رودخانه‌ی فرات، در سوریه‌ی کنونی، افزون بر آثار پارسی میانه، آثاری به پارتی نیز یافت شده، همچون دیوارنگاره، سفال نبشته و پوست نبشته.

شماره‌ی منظومه‌های پارسی در اصل پارتی بوده‌اند همانند ویس و رامین. ب: نوشته‌های مانویان

نوشته‌های فراوانی از زبان پارتی، هم‌پیوند با دین مانی، در دست است. این آثار در میان برگه‌های فراوانی که در آغاز سده‌ی بیستم از ویرانه‌های شهر ترفان در آسیای مرکزی و ایالت شینگ جیان چین به دست آمده قرار دارد. از دید تاریخ نگارش، این نوشته‌ها به دو دسته بخش‌بندی می‌شوند:

الف: نوشته‌هایی که زمان نگارش آنها سده‌های سوم و چهارم ترسای (میلادی) است و هم‌پیوند است به خود مانی یا پیروان نزدیک به زمان او که در سرزمین پارت جایگاه اصلی پارتیان و اشکانیان آریایی نژاد، و در زمانی که زبان پارتی زنده بود نگاشته شده است.

ب: آثاری که زمان نگارش آنها سده‌ی ششم ترسای و پس از آن است و احتمالا هم‌پیوند با آیین /دیناوریه/ یکی از شاخه‌های دین مانوی می‌باشد. این زبان به انگیزه‌ی دیرینگی کمتر و هم‌زمانی با از یاد رفتن، از پارسی میانه (پهلوی ساسانی) هنجاریده شده (تأثیر گرفته) است.

ایران تنها کشور نفت نیست دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

شکسپیر و بیکن و داروین و دیکنز و حتی لارنس البویه و ویویان لی نیز در این میانه دستی داشته اند، "کمبریج" به سبب دانشگاهش و "استرانفورد" برای تئاتری که دارد، هر دو از "بیرمنگهام" بلند آوازه‌ترند، این اصل در باره هر کشور متمدنی، چه کوچک و چه بزرگ، صادق است، فرانسه یا آلمان، هلند یا سوئد. در همه این کشورها اگر کارخانه و دود و برق و بخار هست، موزه و کتابخانه و تئاتر و دانشگاه نیز هست، اگر برای مخترع و مهندس و طبیب احترام و رفاهی است، نقاش و فیلسوف و اهل قلم نیز مقامی دارند. جامعه متمدن نمی تواند خود را از هیچ یک از رشته های دانش و ذوق بشری بی نیاز بداند و یا یکی را بر دیگری برتر شمارد. چه، تمدن نیست مگر مجموعه عواملی که بین حوائج روحانی و جسمانی تناسبی برقرار می کند، جامعه را بر اعتدال و عدالت و هنجار مبتنی می سازد، و هنگامی به کمال نزدیک می شود که بتواند زمینه ای فراهم سازد که سجایای نیک انسانی و استعدادها در آن به حد اعلی پرورده شود و امکان رشد رذایل بحداقل تنزل یابد .

جای انکار نیست که ما امروز در حال برزخ تأسف آوری به سر می بریم، نزدیک است از گذشته خود ببریم و حال آنکه با حال پیوندی نداریم. بی آنکه هنوز از مزایای صنعت برخوردار شده باشیم، زبون و اسیر عیبها و آشفته‌گی های آن گشته‌ایم. سررشته ها بدست مردمی است که ایمان خود را از همه چیز بازگرفته اند، مگر از آنچه سود مادی‌ای در آنست. جامعه ای به تکوین و رشد گرائیده که پایه‌های اخلاقی سال بسال در آن سست‌تر می شود، مکارم انسانی دستخوش تطاول و تحقیر و ریشخند است . ما اگر هنوز نتوانیم کارخانه بسازیم یا اختراعی عرضه کنیم، جای ملامت چندانی نیست، چرا که در این زمینه سابقه و سنتی نداشته ایم، لیکن اگر به رغم گذشته های خود، در عالم فکر و معنی به انحطاط و عجز بگرائیم، بسیار تأثرآور خواهد بود. برای ما ناممکن نیست که هر زمان بخواهیم، در هر رشته از امور فنی یا غیرفنی "کارشناس" از خارج دعوت کنیم، ولی آیا در مورد معنویات و فضایل انسانی و ملی نیز می توانیم چنین کرد، می توانیم به دیگران توسل جست؟ آیا در ازای پرداخت مبلغی میسر خواهد بود که نقاش و نویسنده و مورخ و نقاد از خارج بیاوریم، یا هنرپیشه برای آنکه در تئاترها و فیلم های ما بازی کند، یا گوینده رادیو تا برای ما فارسی درست حرف بزند و به ما بیاموزد که چگونه زبان خود را تکلم کنیم؟

ما امروز بیش از هر چیز نیازمند رستاخیز اخلاقی هستیم. باید امیدوار بود که هنوز در این ملک کسانی باشند که ایران را تنها برای چاههای نفت و بنای فرودگاه مهرآباد و نقشه تهران بزرگش دوست ندارند، در گذشته و حال او هزار زیبایی و معنی و لطف بیابند که سرهای آنانرا از غرور ایران بودن بلند نگاه دارد . مگر اینان در پی چاره اندیشی باشند و نگذارند که شکوه معنوی این قوم رو به زردی گذارد، چرا که هر گاه ملتی لطف ذوق و سجایای اخلاقی و سلامت روح خود را از دست داد ، دیگر ملتی سزاوار اعتنا نیست، ولو کشور او موج زند از کارخانه و لوکوموتیو و تراکتور و بول دوزر.....

• برگرفته از کتاب ایران را از یاد نبریم رویه‌ی ۳۵ تا ۳۹.

شرمان باد ز پشمینه آلوده خویش

گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم.(حافظ)
چند سال پیش بمناسبت مرگ صادق هدایت، آقای "رژه لسکو" مقاله‌ای در روزنامه‌ی "خبرهای ادبی" پاریس انتشار داد که نام آن این بود "ایران تنها کشور نفت نیست"
اگر خارجیان محتاج به یادآوری این نکته باشند عجیب نیست، عجب آنست که ما خود نیز فراموش کرده ایم که ایران تنها کشور نفت نیست. آنچه امروز می اندیشیم و می گوئیم و می کنیم مبین این فراموشی است، انکار آن است که کشور ما را روزگاری تمدن و فرهنگی بوده و او را زبانی است که بعضی از درخشان ترین آثار فکری بشری در آن ایجاد گردیده، تمدن مغرب زمین چشم ما را خیره کرده است، ما را مجالی نگذارده که در آنچه اقتباس می کنیم تأملی کنیم یا باری، بر آنچه از دست می دهیم تأسفی بخوریم. به آهویی می مانیم که در بیابانی تاریک در برابر نورافکن نیرومندی قرار گیرد.

گاه بگاه فریاد می زنیم ما ملتی کهنسال هستیم، چنینیم و چنانیم، لیکن کمتر حرف خود را باور داریم. غالباً آنرا جز به شوخی یا از سر ریا بر سر زبان نمی آوریم. دلیل آنهم اینست که روز بروز به شیوه‌ی زندگی‌ای نزدیک‌تر می شویم که تقلید نسنجیده‌ای از شیوه‌ی زندگی ملت‌های خام و تازه بدوران رسیده است. با این وصف، از تکرار این حقیقت (هر چند غبار ابتدالی بر آن نشسته باشد) نمی‌توان احتراز جست که ما ملت کهنسالی هستیم و جای افسوس بسیار خواهد بود که بخواهیم به آیین ملت‌های جوان و "بی تاریخ و خوشبخت" زندگی کنیم .

جای گفتگو نیست که ما نباید به تاریخ خویش غره شویم و به اتکای تمدن گذشته خود از پیشرفت غفلت ورزیم. جای گفتگو نیست که کشور ما باید نو شود؛ از نظر جسمانی به صنعت جدید مجهز گردد و از نظر روحی با مقتضیات زندگی امروز هماهنگی یابد و بیگمان چنین خواهد شد. لیکن حرف بر سر اینست که در این میانه سرمایه‌های معنوی خود را نبازیم، ما ملتی هستیم که در طی چند هزار سال سرفرازیها و سرافکنندگیها داشته، از تمدن‌های گوناگون مایه گرفته و دیگران را از تمدن خود بهره‌مند کرده است، و بر اثر این احوال، آداب و اصول و فرهنگی اندوخته ، ملتی که گرم و سرد روزگار چشیده و مانند همه ملت‌های پیر ، دارای عیب‌ها و حسن‌هایی است ، دستخوش وسواسها و هوسها و ندامت‌ها و حسرت‌هایی است. وضع چنین ملتی، فی‌المثل، با ساکنین "موناکو" یا "لوکزامبورگ" تفاوتی دارد.

اگر نام کشور ما در نقشه جغرافیا در ردیف چند نامی است که شاخصیتی دارند، برای همین است؛ برای تاریخ و تمدن اوست؛ نه برای آنکه اتوبوسهای دو طبقه در خیابانها تهران روانند ، یا میدان بهارستان

غرق فواره های گردنکش و چراغهای رنگارنگ شده است . اقتباس تمدن و صنعت غرب هیچگونه مغایرتی با حفظ خصوصیات ملی و توجه به نیروهای معنوی ندارد ، همانگونه که در هند یا ژاپن نداشته . برعکس ، آنچه به ملتی درخشندگی می بخشد ، تنها وجود ماشینهای عظیم و وسائل رفاه و زرق و برق نیست ، تنها نساجی "منچستر" و فولاد "شفلید" و کشتی "کوین مری" و "رویال ارفورس" انگلستان را کشوری بزرگ نکرده است ،

از هر کرانه .. زبان، ادبیات، فرهنگ و هویت ملی

نوشتاری از علی اکبر سعیدی سیرجانی

گزارشگر راستین جلوه‌های آنان باشد؛ به‌همان صورت که امواج نگاه در چشم گوش و زبان بستگان جانشین شنیدنها و گفتنهاست.

در ایران ما پیش از هجوم عرب فرهنگ مشخص و معتبری وجود داشت با عناصر و اجزایی بسیار و گوناگون. تحول تازه و کوبنده _ مانند هر نیروی مهاجم غالبی _ می‌خواست فرهنگ ملت مغلوب را درهم شکند و هویت او را متلاشی سازد، تا بتواند ملت را یکپارچه فروبلعد و مضمحل کند. کاری که هر غالبی با مغلوب خویش می‌کند و نتیجه‌ی تلاشش بستگی مسلمی دارد با نیروی مقاومت و به‌عبارتی روشن‌تر، استحکام فرهنگ ملی در کشور شکست خورده.

در این گیرودار جنگ و ستیز ملت ایران شکست می‌خورد و در عرصه سیاست و بر صفحه‌ی جغرافیا تسلیم نیروی مهاجم می‌شود، زیرا از سلطه‌ی روزافزون موبدان بر همه‌ی شوون زندگیش به‌تنگ آمده است و از نظام نامعقول طبقاتی نفرت دارد. اما هویت ملی خود را نمی‌بازد و بجان و دل پاسداریش می‌کند، زیرا بدان دل‌بسته است. در نتیجه، کشور مفتوح شده است اما ملت مغلوب نیست. سمندروار از میان شعله‌ی حوادث سر می‌کشد و پر و بالی می‌تکاند و برپا می‌ایستد، و به‌ترمیم ویرانیه‌ها و دفاع از هویت خود می‌پردازد: به‌زبان خود علاقمند است، آن را رها نمی‌کند، بلکه با تعدیل و التقاطی تکمیلش می‌کند. آتش را مظهر روشنی و پاکی می‌داند، به‌شاه چراغ سلام می‌برد. از موالی تراشان بنی امیه بیزار است، نهضت شعوبی می‌آفریند. فرهنگ ملی و زمینه‌ی ذهنیش با تعصب خشک سازگار نیست، علم عرفان اسلامی می‌آفراند. جلوه‌ی مستقیم بسیاری از مظاهر هنری و ذوقی به‌ذایقه‌ی بیمارگون سختگیران زمانه ناسازگار است و این ناسازگاری در طبیعت عوام نیز رخنه کرده و پسند طبع آنان را یکباره دگرگون نموده است، روح فرهنگ ملی چون حکیمی دل‌آگاه می‌داند که این تغییر ذایقه‌ی نتیجه‌ی نوعی بیماری است، مرضی که سرانجامش می‌تواند به‌تباهی ملت منتهی شود، بناچار داروی لازم اما ناپسند ذایقه‌ی حاکمان زمانه را در کپسول شیرین و مطبوعی می‌ریزد و به‌جماعت می‌خوراند.

در دوران تاریک و تلخی که منصب جویان ناخلف، حساب دین الهی و جهانی اسلام را با عصبیت‌های عربی درهم آمیخته‌اند و به‌قصد خوشامد ابنای ابوسفیان و برای تحکیم امپراطوری بنی‌عباس تیشه به‌ریشه‌ی ملیت خود می‌زنند و کاسه‌های داغتر از آتش برای تملق ترکان مهاجم به‌مسند رسیده کمر به‌نفی هویت ایرانی خود بسته‌اند، و همه‌ی جهدشان این است که یعرب بن قحطان را در عرصه‌ی تاریخ بر تخت کیومرث و جمشید بنشانند و همه پیوندهای ملت ایران را با گذشته‌ی افتخارآمیز و تاریخ حمیت انگیزش بگسلانند. در همچو دورانی مورخان متأسفانه ایرانی نژادی پیدا می‌شوند که دانسته و ندانسته اجداد نام‌آور خود را با لقب تحقیرآمیز "گبرکان" مظهر کفر و گمراهی پندارند، و فقیهانی که تعظیم مراسم سنتی و ملی را از

این نوشتار برگرفته از کتاب "در آستین مرقع" است. متن کامل کتاب را می‌توانید از نشانی زیر دریافت کنید.

<http://sirjani.persiangig.com/document/moragha1.pdf>

فرهنگ ملی مجموعه‌ای است از هنرها و ذوقیات و آداب و سنن و تاریخ هر ملت، و مایه‌ی تشخیص آن ملت است در بین دیگر اقوام و ملل جهان. از نقاشی و موسیقی گرفته تا عقاید دینی و سنتهای قومی، از شیوه‌ی جهان بینی و زمینه‌ی فکری گرفته تا آداب معاشرت و پندارهای خرافی، همه تارهای ظریفی هستند از شیرازه‌ی دیرگسلی که اسناد هستی و کتاب تمدن و فرهنگ یک ملت را از آسیب پراکندگی در امان می‌دارد.

جلوه و بروز عناصر سازنده‌ی فرهنگ ملی همیشه به‌یک سان و یک اندازه نیست. در هر ملتی به‌اقتضای جریان تاریخ و حوادثی که بر او گذشته است پاره‌ای از این عناصر مجال ظهور و گسترش بیشتری یافته‌اند و پاره‌ای دیگر که از این تجلی مستقیم و خودنمایی ممنوع بوده‌اند از دریچه‌ای دیگر در صحنه‌ی حیات آن ملت ظاهر شده‌اند و به‌هر صورت وظیفه‌ی خود را در ساختمان فرهنگ ملی ادا کرده‌اند.

بنابراین همچنان که جلوه‌های عناصر و اجزا فرهنگ ملی یکسان نیست، تاثیر و سهم آنها در تکمیل تمدن و تثبیت هویت یک ملت نیز به‌یک اندازه نمی‌تواند باشد. عنصری در این مجموعه ارزش و اثرش بیشتر است که در مضایق زمانه بار عناصر دیگر را به‌دوش کشیده و به‌آنها با همه دشواری‌ها و موانع امکان تجلی و ادامه‌ی حیات داده و به‌عبارتی روشن‌تر، عناصر ممنوع را نگهداری و حمایت کرده باشد.

در بعض ملت‌های جهان بار نگهداری از اجزا سازنده‌ی فرهنگ ملی _ به‌علل گوناگون _ بر دوش یک عنصر افتاده و این جز بتدریج به‌صورت رکن استواری درآمد است که همه جلوه‌های تمدن و مظاهر فرهنگ یک ملت را تحمل می‌کند و در پناه حمایت و پرورش خود می‌گیرد و از دستبرد حوادث محفوظشان می‌دارد. چون پهلوان کوه پیکر قوی پنجه‌ای که در هجوم بی‌امان دشمنان، سینه سپر کرده پای مردی بر زمین فشرده و سرداران ارزنده اما زخمی قوم خود را در پناه خویش گرفته و از مهلکه رها نده است. چون بست مقدسی که آزادگان را از زخم تازیانه‌ی استبداد و سنگسار تعصب عوام در پناه خویش امان داده است.

در این حالت عنصر مقاوم به‌صورت رکن اصلی هویت و ظرف جامع فرهنگ ملی جلوه می‌کند و زمینه‌ی مناسبی می‌شود برای ظهور همه‌ی استعداد‌های قومی و پرورش همه جلوه‌های ذوقی و معنوی و فرهنگی؛ و به‌حکم طبیعت، گسترش و بالندگی آن به‌مرحله‌ای می‌رسد که دیگر اجزا و عناصر فرهنگ ملی را در خود گیرد و

مقوله‌ی معاصی دانند و نه همین جشن سده و مهرگان را عملی بت پرستانه خوانند که روشن کردن شمعی را در شب نوروز و پوشیدن رختی نو را در نخستین روز فروردین در ردیف منهیات و مکروهات شرعی نهند، و واعظانی که از بردن نام فریدون و کیقباد و کیخسرو پرهیز کنند تا مبادا مردم ایران به یاد عظمت دیرین خود افتند و در سلطه‌ی متراکم و ظلمت گستر اجانب رخنه‌ای ایجاد گردد.

در همچو حال و هوایی، شاهان و فرزندان و پهلوانان ایران باستان را از اعماق فراموشی بیرون کشیدن و با شکوه و جلالی شایسته‌ی شانسان به میان مردم بازآوردن و سرگذشت زندگیشان را نه همین نقل مجالس درباری و شب نشینیهای اشرافی که نقل محافل قهوه خانه‌ای و جشنهای عشایری و ضیافتهای عروسی کردن کاری در حد اعجاز است که پهلوانی چون شعر فارسی تعهدش را به گردن می‌گیرد و با چنان توفیقی به انجامش می‌رساند که مایه‌ی اعجاب جهانیان می‌شود.

قدرت سرکوبگر بیگانگان مهاجم و سرسپردگان اجنبی خویشان با هزاران گرز و شمشیر و تازیانه، ملت ایران را از یاد دوران باستانی و تذکار گذشته بر حذر داشته است. اما خون ایرانی ممزوج با سیاله شعر فارسی در عروق و شرایین مردم کوچه و بازار سیلان دارد. مردمی که فارغ از عقاب حاکمان و عتاب متشرعان و بی‌نیاز از هر دعوتنامه و مقدماتی جاندارترین صحنه‌های نمایشی و موثرترین فیلمهای سینمایی را پیش چشم دارند، دست در دست فردوسی و همراه انبوه جمعیت از جور ضحاک رسته، قدم به بارگاه فریدون فرخ می‌نهند تا پیروزی را بر ماردوش جوان کش خونخوار و جلوسش را بر تخت پادشاهی شادباش گویند که:

ای شاه پیروز یزدان شناس/ستایش مر او را و زویست سپاس

ترا باد پیروزی از آسمان/مبادت بجز داد و نیکی گمان

و در یک چشم برهم زدن بی اعتنا به احکام متعصبان تاریک دلی که زنان را زندانی حصار حرمسرا کرده اند، با سرعتی هم‌تازمخيله شاعران از مجلس تاجگذاری فریدون به اقصی نقاط شرقی ایران زمین پر می‌کشند تا در سایه‌ی حصار سپیددژ شاهد شجاعت شیرزنی از هموطنان خود باشند، نهان کرده گیسو به زیر زره، زده بر سر ترگ رومی گره، کمر بر میان بادپایی به زیر، که اسب در میدان می‌تازد و راه بر سهراب می‌بندد. می‌روند تا با لیخند غروری تماشاگر نقش تعجبی شوند که با دیدن موج گیسوان رها گشته‌ی گردآفرید بر چهره‌ی سهراب حیرت زده نشسته است و زمزمه‌ی زیرلبی اش را بشنوند، که: عجبا! در کشوری که چنین دختر آید به‌آوردگاه،

سواران جنگی به‌زور نبرد/همانا به‌ابر اندر آرند گرد

کدامین ایرانی است که از عظمت نیاکان خویش و گذشته‌ی شکوهمند وطن خود باخبر گردد و از اینکه هموطن بی‌خبری خود را مولای فلان دیوخواهرمن چهره‌ی اموی نامیده، خون در سرش نجوشد.

مایلد با هم سری به‌بزم طرب پرویزی بزنیم و در چشمه سار

نغمه‌های بارید و نکیسا صفای روحی حاصل کنیم؟ می‌گویید در سرای خاص بار عام نیست؟ عجب از عقل شما، کسی که با نظامی همراه است از اجله‌ی خاصان است و بر هر مهمان به دعوت خوانده‌ای مقدم. بفرمایید و به تماشا خرامید:

به‌سرهنگان سلطانی حمایل/در و درگه شده زرین شمایل

ز هر سو دیلمی گردن به‌عیوق/فروهشته کله چون جعد منجوق

به‌دهلیز سراپرده سپاهان/حبش را بسته دامن در سپاهان

سپاهان حبش ترکان چینی/چو شب با ماه کرده همنشینی

لبالب کرده ساقی جام چون نوش/پیبایی کرده مطرب نغمه در گوش

نشسته بارید بربط گرفته/جهان را چون فلک در خط گرفته

نکیسا چنگ را خوش کرده آغاز/فکنده ارغنون را زخمه بر ساز

نوا بازی کنان در پرده‌ی تنگ/اغزل گیسو کشان در دامن چنگ

موالید ذوق و هنر می‌خواهند با صد هزار جلوه بیرون خرامند و معرف تمدن و فرهنگ ملی باشند، اما سنگبار تعصب امان نمی‌دهد، فرزندان ملت به‌یمن نبوغ طبیعی چتر امانی بر سر می‌گیرند و به‌راه خود ادامه می‌دهند، و به‌تعبیری تازه از راهی دیگر و به‌هیاتی دیگر دور از سرزنش خار مغیلان به‌سوی کعبه‌ی مقصود روی می‌نهند. نقاشی و مجسمه‌سازی را نظام غالب ممنوع کرده است و متولیان شریعت آن را نوعی بت تراشی و بت پرستی می‌پندارند، ذوق زیباپرست ایرانی که تاب اینهمه خشکی و خشونت ندارد، از کشیدن تصویر صرف نظر می‌کند اما به‌ساختن آن ادامه می‌دهد. آن را در ظرف تازه و به‌صورت تازه‌ای به‌اهل ذوق و حال عرصه می‌کند. در این صحنه آرایی و صورت‌سازی نوع جدید نیازی به‌قلم مو و بوم نقاشی و رنگ و روغن نیست. روح ظریف و صورتگر ایرانی تابلو نقاشی را در قالب کلمات می‌ریزد و به‌نمایشگاه جهان می‌فرستد، آنهم نه یک نسخه که هزاران هزار.

در این دو بیت تامل فرمایید، چه تصویری جاندارتر و زیباتر از این در آثار نقاشان جهان سراغ دارید. تابلو زیبای سرمست آشفته گیسویی که بمراتب از خود صاحب تصویر دل انگیزتر و دلرباتر است و با سایه‌ی لطیف ابهامی که بر جزئیاتش دامن کشیده ذهن صاحب ذوقان خیال پرداز اشارت شناس را آزاد می‌گذارد تا لباس او را به‌هر رنگی که می‌پسندد انتخاب کند و اندازه‌های اندام لطیفش را به‌هر قالبی که می‌خواهد تجسم بخشد. تصویر جاندار است که دست تعرض صورت شکنان از درهم شکستن و از هم پاشیدن کوتاه است. تصویر را تماشا کنید:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

آثار نقاشان دیگر ساکن است، حرکت و جنبشی ندارد، اما تصویری که طبع صورتگر حافظ در برابر چشم اهل هنر گسترده است در محدوده‌ی قالبی چوبین محصور و مقید نیست، سیال و موج است، حرکت می‌کند، راه می‌رود، می‌نشیند، می‌خندد، و سخن می‌گوید:

نیمه شب مست به‌بالین من آمد بنشست
محتسب بزم آرایی را منع کرده است و فرمان داده که شرح عشق
مگوئید و مشنویید. حتی چنگ و عود گیسو بریده‌ی در آتش غضب
سوخته، با توصیه‌ی پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند، رندان تشنه
لب را هشدار می‌دهند. اگرچه باده فرح بخش و باد گلپیز است با
تیزی محتسب و تازیانه‌های مستی پرانش خمارزدگان را حتی در
پستوی هفتمین خانه یارای لب تر کردنی نیست تا چه رسد
به مجلس بزم آراستن و خلایق را به تماشا خواندن. در حال و هوایی
چنین که از سقف مقرنس فلک سنگ فتنه می‌بارد، نقاش صحنه ساز
دیگری صحنه‌ی بدیعی می‌آفریند از مجلس حالی آنهم در اوج
مستی و این تصویر جاندار خیال انگیز را بی دریغ و بی پروا در کوی
و برزن در مسجد و مجلس به‌نمایش می‌گذارد، بی آنکه پنجه‌ی
مدعی گریبانش را بگیرد و کارش را به حد و تعزیر بکشاند. نقاشی را
بنگرید:

شمع را دید ایستاده،

شاهد نشسته،

می‌ریخته و قدح بشکسته،

قاضی در خواب مستی، بی خبر از ملک هستی.

اینها و صدها نمونه‌ی دیگر هر یک به‌نوبه‌ی خود در جهان صورتگری
و نقاشی آثاری برجسته اند و مقامی والا دارند. اگر روزی قرار شود
نمایشگاهی از بهترین تابلوهای جهان ترتیب دهند ملت ایران در آن
عرصه‌ی رقابت و در حضور داوران صاحب نظر تهیدست و شرمزده
نخواهد بود؛ که، می‌تواند از هر گوشه‌ی ضمیرش آثاری_ آنهم نه ده
نه صد، هزارها_ بدین نمایشگاه جهانی عرضه دارد، و در فراخنای
میدان هنر هل من مبارز گوید و کوس لمن الملکی گوید.

این را می‌گویند رشد بالنده‌ای که حاصل اختناق و سرکوب است و
اینجاست که زبان و ادبیات فارسی سینه سپر کرده و همه جلوه‌های
ممنوعه‌ی صورتگری و صحنه پردازی را در پناه خود گرفته و با
تعهدی دلسوزانه پرورش داده و به‌جهانیان عرضه کرده است.

محدودیت‌های زمانه ذوق ایرانی را از اجرای نمایش و بازیگری در
صحنه‌ی تأثر منع می‌کند، اروپای بیدار شده‌ی زنجیر تقید شکسته
به‌نمایش هنرمندانه‌ی درامها و تراژدیهای یونانی ادامه می‌دهد و در
جهان هنر از این رهگذر کسب شهرت و افتخار می‌کند. ذوق ایرانی
محدود و ممنوع شده، اما عاطل و باطل نمانده است. نمایشنامه را
چنان جاندار و دلنشین عرضه می‌کند که ذهن هر خواننده‌ای مفتون
صحنه‌ها و پرده‌های آن می‌شود و چنان محو هنرنمایی بازیگران
می‌گردد که بی اختیار در مصایب قهرمانان اشک غم می‌بارد و با
دیدن صحنه‌های نشاط انگیز به‌وجد و شوق می‌آید.

کدامین صحنه‌ی مجهز تأثر می‌تواند منظره‌ای بدین وسعت و تاثیر
پیش چشم تماشاگر بگستراند. منظره‌ای از مرگ یک فرد و سقوط
یک امپراطوری:

بهار فریدون و گلزار جم/به‌باد خزان گشته تاراج غم

نسب نامه‌ی دولت کیقباد/ورق بر ورق هر سویی برده باد

بی ذوقان زمان اجازه نمی‌دهند هنرپیشه‌ای را بیارایند و به‌اصطلاح
فرنگان گریب کنند و بر صحنه آرند، باکی نیست؛ این آرایش را قلم
صورتساز نمایشنامه نویس ایرانی بتنهایی تکمیل می‌کند:

صحنه‌ی نمایش تجسم لحظه‌ای است که پرویز مست می و سر تاپا
شور کام طلبی با غرور شاهی وداع گفته و به‌هوای وصال به‌قصر
شیرین آمده است. شیرین او را پشت در گذاشته و خود بر لب بام
آمده تا با چرب زبانی لوندانه شاه مغرور هوسباز را دست بسر کند و
بی آنکه آتش هیجان و شوقش را یکباره فرونشاند، به‌بهانه‌ی پاس
آبرو عذرش را بخواهد.

اینجاست که شخص نمایشنامه نویس علاوه بر کارگردانی وظیفه‌ی
دقیق و ظریف صورتسازی را هم بر عهده می‌گیرد و انصاف را بهتر از
هر چهره آرای چابک پنجه‌ی ورزیده‌ای هنرپیشه را می‌آرید. شیرین
را با چنان آرایش هوس انگیزی بر بام قصر می‌آورد که برای پرویز دل
برگرفتن از جمالش با همه سرکشیها و تحاشیها کار آسانی نباشد.

دختر زیبایی ارمن، پوست سفید روشنی دارد. اندام سفید در جامه‌ی
سرخ دلربا تر است و اگر چند شاخ گیسویی هم روی گردن و سینه‌ی
بلورین خود رها سازد جاذبه‌ی دلربایی قویتر خواهد شد. این دلربایی
وقتی به‌اوج خود می‌رسد که دسته‌ای از گیسوان بلند تابدار از پشت
گردن و روی شانه و زیر بغب و بالای سینه بگذرد و بر شانه‌ی دیگر
افتد. رنگ زرد بر زمینه قرمز جلوه‌ی مطبوعی دارد، باید از این
جادوی رنگها استفاده کرد و شیرین را هر چه زیباتر به‌صحنه آورد. اگر
حمایلی از روی پیراهن ارغوانی بگذرد این منظور حاصل شده است.
اهل نظر می‌دانند که زیبایی خیره کننده را نباید یکباره و بی پرده
عرضه کرد و به‌دلالت همین نکته حتی در رقص خانه‌ها و کبابه‌های
معروف جهان، آنجا که نمایش اندام لخت زنان زیبا به‌عنوان مسکنی
برای پری زدگان قرن بیستم و افتادگان به‌جنون شهوت بکار است،
زن را یکباره عریان به‌صحنه نمی‌آورند. زیبای خودنما با پوششی
خیال انگیز قدم به‌صحنه می‌گذارد. این پوشش معمولا توری ظریف
سیاهی است تا از ورای سوراخهای ریز بافت آن پست و بلندیهایی
اندام زن زیباتر و خیال انگیزتر جلوه کند، سپس بتدریج گوشه‌های
توری را رها می‌کند تا اندک اندک اندام برهنه‌اش در چشم
تماشاگران بنشیند. سرانجام با حرکن لوندانه‌ای سراپا عریان شود.

بازیگر نمایشنامه ما، و به‌تعبیری دقیقتر صحنه آرای آن، بدین دقیقه
ظریف قرن‌ها پیش از این آشنا بوده است و به‌دلیل همین آشنایی
صورت زیبای شیرین را پشت توری ظریف سیاهی مخفی کرده است
تا کنجکاوی و اشتیاق تماشاگران را برانگیزد. صحنه را تماشا کنیم:

فرو پوشید گلناری پرنده/بر او هر شاخ گیسو چون کمندی

کمندی حلقه وار افکنده بر دوش/ز هر حلقه جهانی حلقه در گوش

حمایل پیکری از زر کانی/کشیده بر پرنده ارغوانی

سیه شعری چو زلف عنبر افشان/فرود آویخت بر ماه درخشان
در صحنه‌ای دیگر شیرین و پرویز خلوت کرده اند. پرویز یک پارچه
التهاب هوس است و شور خواستن. مرد شکیب و خویشتنداری
نیست. می‌خواهد از دختر زیبای ارمن کام دل بگیرد. اما شیرین در
اوج عاشقی مصلحت اندیش است، به‌مآل کار خویش می‌نگرد. عمه
باهوش کارافتاده اش به‌او درس خویشتنداری داده است که چگونه از
تسلیم تحاشی کند، بی آنکه عاشق ملتهب را یکباره سرد و سرخورده
سازد. هشدارش داده است که:

گر این صاحب قران دل‌داده تست/شکاری بس شگرف افتاده تست

ولیکن گرچه بینی ناشکیبش/نبینم گوش داری بر فریبش

نباید کز سر شیرین زبانی/خورد حلوای شیرین رایگانی

فروماند ترا آلوده خویش/هوای دیگری گیرد فراپیش

چنان زی با رخ خورشید نورش/که پیش از نان نیفتی در تنورش

و شیرین این وصیت را به‌گوش جان شنیده است و در بزنگاه داستان
وقتی که پرویز بیتابانه کام دل می‌طلبد، زندانه خود را عقب می‌کشد
و از دسترس عاشق به‌هیجان آمده فاصله می‌گیرد، اما برای گرم نگه
داشتن تنور هوس و از آن مهمتر تیزتر کردن آتش اشتیاق پرویز
همه زیباییهای خداداده را و همه فنون دلرباییهای زنانه را به‌خدمت
می‌گیرد، احم می‌کند و ابرو درهم می‌کشد، اما نگاه بظاهر غضب آلود
خود را با کرشمه لوندانه محبتی می‌آمیزد. با تحاشی و انکاری او را از
پیش روی منع می‌کند، اما این منع هوس خیز را با لحنی ادا می‌کند
که از هر تمنایی دعوت آمیزتر باشد. گوشه روسری را روی صورت
می‌کشد تا بیانگر شرم و منعش باشد، اما با همین حرکت گردن
سپید و بناگوش سیمگون خود را در معرض نگاه او می‌گذارد که
مبادا آتش تمنایش فرو کش کند. به‌عنوان قهر و عتاب روی خود را
برمی‌گرداند، اما این حرکت سر را با چنان موزونی و لطفی انجام
می‌دهد که موج گیسوان بلند تابدارش جلب نظر کند و طرف بداند
که پشت و روی سکه یکسان است.

راستی کدامین هنربیشه ماهری این صحنه را بدین دل انگیزی
می‌تواند مجسم کند:

کمان ابرویش گر شد گره گیر/کرشمه بر هدف می‌راند چون تیر

نمک در خنده کاین لب را مکن ریش

به‌هر لفظ مکن در، صد بکن بیش

قصب بر رخ که گر نوشم نهان است/بناگوشم به‌خرده در میان است

چو سر بیچید، گیسو مجلس آراست

چو رخ گرداند، گردن عذر آن خواست

این هم از مواردی است که ادبیات فارسی نه تنها بار نمایش نویسی
را بر دوش توانای خود گرفته که وظایف کارگردان و هنربیشه و
صورتساز نمایش را هم تعهد کرده است و بخوبی از عهده برآمده.
قشری مشربانی که خنده و شادی را معصیتی شیطانی پنداشتند،

به‌عنوان مدعیان و مفتشان ذوق و سلیقه مردم، نه همین نامه تعزیت
دختر رز نوشتند و گیسوی چنگ بریدند؛ که با شمشیر تکفیر و
چماق تعذیر به‌جان خلائق افتادند. اگر از خانه‌ای غلغل سازی
به‌گوش رسید، سقف سرای را بر فرق صاحبش خراب کردند، و اگر
پنجه شیرینکاری به‌نوازش تار گیسوی تاری جنبید ناخنش را
کشیدند. در این غوغای احتساب و تعزیر، این ادبیات فارسی بود که
به‌همه شیوه‌های گوناگون و در جلوه‌های رنگارنگ، مشعل وزن و
آهنگ و نغمه و ترانه را روشن نگهداشت؛ با ثبت مشخصات پرده‌ها و
آهنگ‌ها، به‌پاسداری از هنر متعالی و میراث ذوق نیاکان صاحب‌دلان
پرداخت؛ لذت درک آهنگ و موسیقی را در کام جان مردم این
سرزمین چکانید و همگان را، به‌نسبت فهم و ذوقشان، از این آب
حیات جانپور چشانید؛ هر کس را به‌شیوه‌ای و در جامی خاص:
عارف را با نغمه‌های خوش و پرتنوع دیوان شمس با گوشه‌های
موسیقی ایرانی آشنا کرد و عامی را با نوحه‌های سینه زنی و مراثی
خوش آهنگ به‌ترنم کشاند.

گاهی با آهنگی ضربی و پر نشاط خلقی را به‌بشکن زدن دعوت کرد
که:

خوش می‌رود این پسر که برخاست

سروی است چنین که می‌رود راست

و گاهی ضربه‌ها را قوی تر و تندتر کرد که:

دوش بگو باده کجا خورده‌ای

مست شدی باده چرا خورده‌ای

و گاهی با استفاده از هجای بلند، موسیقی عارفانه نرم تامل انگیزی
در گوش جان مردم ریخت که:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند/از جداییها حکایت می‌کند

و گاهی صدای زنگ شتران و حرکت سنگین کاروان را مجسم کرد
که:

ای ساریان منزل مکن جز در دبار یار من

تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن

و گاهی شکوه غرش امواج را در قالب موزون نغمه ریخت که:

از کوه برشدند خروشان سحابها

غلطان شدند از بر البرز آبها

این هم رسالتی دیگر که گردش روزگار و اقتضای اعصار بر دوش شعر
و ادبیات ما نهاده است.

از چند ستون درهم شکسته تخت جمشید بگذریم چه بنای با
عظمتی معرف گذشته ماست؟ اهرام سر به‌فلک کشیده داریم؟
مومیایی‌ها و کتیبه‌های متعدد باقی مانده است؟ معابد چند هزار
ساله‌ای بر سر پاست؟ از ایوان پر عظمت کسری جز طاق و رواق
درهم شکسته چه مانده است؟ آیا برای تحریک غرور ملی یک ایرانی

مشاهده طاق ویرانه خسرو موثرتر است یا مطالعه قصیده خاقانی؟ با اینهمه تبلیغاتی که در سالهای اخیر برای تزیین و تماشای تخت جمشید کردیم هنوز مثنوی آتش اسکندر هزار برابر ستونهای از پا درآمده آن بنای کهن محرک احساسات ایرانیان است. از تخت طاقدیس و دربار پر تجمل پرویز بر سطح خاک اثری باقی نیست که بتوانیم کودکان ایرانی را به تماشایش ببریم. بر آب شده یکسر، با خاک شده یکسان. اما اجزا درخشان و چشمگیر آن شکوه و عظمت در دل محکم ترین جعبه آینه‌ها و زیر نور قویترین نورافکنها در موزه ذهن ایرانی موجود است و صاحب نظران با خواندن ابیات بلندی که نظامی گنجوی سروده است عظمت بارگاه پرویز را به معاینه در می‌یابند.

مصریان جواهرات خیره کننده فراعنه و نقاب زرین انخامون را از اعماق خاک برآورده و در موزه ملی خود به تماشا نهاده اند، مشتکی از خروار و در چار دیواری به هر حال محدودی. اما ادبیات فارسی شکوه دیرینه وطن ما را بر سر چار بازار جهان به معرض تماشا و تحسین ایرانی و بیگانه گذاشته است.

این هم یکی از مواردی است که شعر فارسی و ادبیات فارسی در ایجاد غیرت ملی و دل‌بستگی به مآثر نیاکانمان و درک عظمت تاریخی این سرزمین و این فرهنگ جان‌نشین کاخهای سر به فلک رسانده و سقف و ستونهای بر هم انباشته است.

مزاج عمومی عصر ما با گردن کلفت و بازوان قوی میانه چندان ندارد. نسل جوان از خواندن حدیث کهن گشته جباران و جهانگشایان رمیده و ملول اند، و پس از ششصد سال با ذوق مجسم ایرانی همصدایند که: ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم. فرزندان روزگار ما یک شاخ موی به سپیدی نگراییده بوعلی سینا را به هزاران چنگیز و نادر و اسکندر عوض نمی‌کنند و ظاهراً در قرنهای آینده نیز روال سلیقه خلاقیت بیش و کم در همین جهت خواهد بود. در جهان قرن بیستم و احتمالاً بعد از آن هم ملتی می‌تواند به خود ببالد و حرمت جهانیان را معطوف به خود کند که سابقه درخشان فکری و فرهنگی بر دیگران بچربد.

در این میدان مسابقه ما ایرانیان تهیدست و بی سلاح نیستیم. جلوه‌های لطیف عرفان ایرانی معرف ذوق فاخر و طبع شریف و مراتب انسانیت ماست. انزوای پر جبروت عرش را برهم زدن و خدای تعالی، این جان عالم هستی و نور سماوات و ارض، را از چله خانه عزلت بیرون کشاندن و در دل خلاقیت نشانیدن، نبوغ بسیار می‌خواهد و شکوه بسیار دارد. هنری است که به عنوان اعجاز طبع بلند یک ملت می‌توان بر سر دستش گرفت و به بازار جهانش آورد. دید عارفانه ایرانی در مورد فلسفه خلقت، نظام عالم هستی، ارتباط خلق و خالق پدیده ساده و کم اهمیتی نیست که جهان امروز و از آن بالاتر جهان فردا بتواند بدان بی اعتنا بماند.

این سرمایه عظیم و افتخارانگیز در چه ظرفیتی و کدامین خزانهای نگهداری و به جهان بشریت عرضه شده است؟ مبلغ این جلوه‌های نبوغ بشری جز شاعران ما بوده اند؟ و خزینه‌ای جز گنجینه ادبیات فارسی برای این گوهر ارزنده می‌شناسید؟

قبول کردید که ادبیات فارسی رکن قویم ملیت ما، و فراخنای فارسی جلوه گاه باشکوه سنن و تاریخ و تمدن و به عبارتی جامع فرهنگ ملی ماست؟ یا باز هم شاهد بی‌اوم و بگویم اگر شاهنامه فردوسی نبود ایرانی قرن‌ها شجره نسب خود را گم کرده بود. بگویم اگر جرعه‌های ذهن سرشار و پر تلاطم سنایی و عطار و مولوی نبود ظلمات گمنامی و فراموشی چنان بلایی بر سر ما می‌آورد که در جوار همسایگان هم ناشناخته بودیم. بگویم اگر زبان نافذ و افکار شریف سعدی و حافظ نبود، ما ایرانیان در شبه‌قاره ششصد میلیونی هند همان وضعی را داشتیم که بعض نودولتان روزگار دارند، که دلارهای نفت آورده را می‌پاشند و تمسخر و نفرت می‌دروند. بگویم اگر خیام نبود اروپاییان ما را و فلان بدوی بیابان گرد را در یک کفه می‌نهادند.

ادبیات فارسی رشته ظریف اما محکمی است که فرهنگ ملی ما را چون عقد نفیس گرانبهایی بر گردن جهانیان افکنده است. اگر ادبیات فارسی را از ایرانی بگیرند هویت ملی او را درهم کوفته اند. اگر به هر صورت و به هر بهانه‌ای رابطه جوان ایرانی را از فرهنگ فارسی قطع کنند تیشه خیانتی بر ریشه هستی معنوی او فروآورده اند. زبان و ادبیات فارسی و به ویژه شعر فارسی عنصر اصلی و فصل مقوم فرهنگ ملی ماست، سند هویت ماست، ظرف جامعی است که همه جلوه‌های ذوقی و هنری و سوابق افتخارانگیز ملت ما را در خود حفظ و به جهانیان منتقل کرده است. اگر آن را بشکنیم خود را شکسته ایم. ارتباط معقول و مداوم با گذشته مایه استحکام پیوندهای امروزین ملت است و هر آسیبی بدین پیوستگی برسد، موجب گسستن علائق ملی است؛ و جهان امروز با همه دعوی‌ها هنوز به مرحله‌ای نرسیده است که به پاسداری پیوندهای ملی نیازی نداشته باشیم.

ملتی که با گذشته خویش قطع ارتباط و تفاهم کند، ملتی که علائق معنوی خود را از دست بدهد، دیگر انگیزه‌ای برای مقاومت و دفاع نخواهد داشت. همچو ملتی لقمه چرب سهل‌التناولی است در کام جهانخوارگان شرق و غرب. آخر پول و نان را زیر هر آسمانی می‌توان به دست آورد.

زبان و ادبیات فارسی همان رستمی است که یکتنه و مردانه بیش از هزار سال از همه جلوه‌های فکری ایرانیان حمایت و نگهداری کرده است. در جهان آشفته‌ای که ابرقدرتان نابودی دیگران را ضامن استمرار قدرت و سلطه خویش می‌دانند، چه عجب اگر از هر کرانه به قصد سینه این پهلوان تیر بلایی روانه کرده باشند، باشد که زان میانه یکی کارگر شود.

بخشی از منشور کورش بزرگ

آن‌گاه که من آشتی‌خواهان به بابل اندر شدم،

با شادی و شادمانی در کاخ شهریاری خویش، اورنگ سروری خویش
بنهادم، مردوک، سرور بزرگ، مهر دل‌گشاده‌ام را که [دوست‌دار] بابل
است به خواست خود به [خویشتن گروانید] (پس) هر روز پیوسته در
پرستش او کوشیدم.

و [آن‌گاه که] سربازان بسیار من دوستانه اندر بابل گام برمی‌داشتند،
من نگذاشتم کسی (در جایی) در تمامی سرزمین‌های سومر و اکد
ترساننده باشد.

من (شهر) بابل و همه‌ی (دیگر) شهرهای مقدس را در فراوانی نعمت
پاس داشتم. درماندگان باشنده در بابل را که (نبوتئید) ایشان را
به‌رغم خواست خدایان یوغی داده بود (؟) نه در خور ایشان،
درماندگی‌هاشان را چاره کردم و ایشان را از بیگاری برهانیدم.

مردوک، خدای بزرگ از کردارهای من شاد شد و

[آن‌گاه] مرا، کوروش، پادشاهی که پرستنده‌ی وی است و کمبوجیه،
فرزند زاده‌شده‌ی من و همگی سپاهیانم را

با بزرگ‌واری، افزونی داد و ما به شادمانی، در آشتی تمام،
کردارهای مان به چشم او زیبا جلوه کرد و والاترین پایه [خدایی‌اش]
را ستودیم. به فرمان او (= مردوک) همه‌ی شاهان بر اورنگ‌شاهی
برنشسته

و همگی (شاهان) جهان از زبرین دریا (= دریای مدیترانه) تا زیرین
دریا (= دریای پارس)، (همه‌ی) باشندگان سرزمین‌های دور دست،
همه‌ی شاهان آموری، باشندگان در چادرها، همه آن‌ها،
باج و ساو بسیارشان را از بهر من؛ (= کوروش) به بابل اندر آوردند و
بر دو پای من بوسه دادند.

از... تا (شهر) آشور و شوش،

آگاه، سرزمین اشونوا، (شهر) زمین، (شهر) مه - تورنو، دیر تا (پایان)
نواحی سرزمین گوتیان و نیز (همه‌ی) شهرهای مقدس آن‌سوی دجله
که از دیرباز ویرانه گشته بود، (از نو باز ساختم).

(و نیز پیکره‌ی) خدایانی را که در میانه‌ی آن شهرها (= جای‌ها) به
جای‌های نخستین بازگردانیدم و (همه‌ی آن پیکره‌ها را) تا به جاودان
در جای (نخستین‌شان) بنشاندم (و) همگی آن مردم را (که پراکنده
بودند)، فراهم آوردم و آنان را به جایگاه‌های خویش بازگردانیدم.

(و نیز پیکره‌ی) خدایان سومر و اکد را که نبوتئید (بی‌بیم) از خشم
سرور خدایان (= مردوک) به بابل اندر آورده بود به فرمان مردوک،
خدای بزرگ به شادی و خوشی

در نیایش‌گاه‌های‌شان بنشاندم - جای‌هایی که دل آن‌ها شاد گردد -

هر روز در برابر خداوند (= مردوک) و نبو، زندگی دیریازی از بهر من
بخواهند و همواره در پای مردی من سخن‌ها گویند، با واژه‌هایی
نیک‌خواهانه. باشد که به مردوک، خدای من، گویند که «به کورش،
پادشاهی که (با بیم) تو را پرستنده است و کمبوجیه پسرش

بی‌گمان باش، بپهل تا آن زمان باز سازنده باشند... با روزهایی بی‌هیچ
گستگی. همگی مردم بابل، پادشاهی را گرمی داشتند و من همه‌ی
(مردم) سرزمین‌ها را در زیست‌گاهی آرام بنشانیدم

[...] دیوار کناره‌ای (ساخته از) آجر را بر کنار خندق شهر که (یکی

از) شاهان پیشین [ساخته و] بنایش) به‌انجام رسانیده] بود.

[بدان‌سان که] بر پیرامون [شهر (به تمامی) برنیامده بود]، آن‌چه را
که هیچ‌یک از شاهان پیشین (با وجود) افراد به بیگاری گرفته شده
[کشورش] در بابل نساخته بودند.

... و آجر از نو بار دگر بساختم و [بنای‌شان را به‌انجام رسانیدم]...

ترجمان دکتر عبدالمجید ارفعی

تارنمای نجات پاسارگاد

ریشه‌های کهن ناسیونالیسم ایران

دکتر هوشنگ طالع

بعد، یعنی در حدود سال‌های ۲۰۰۰ پیش از میلاد، ثبت اسناد و مدارک ایران کهن گردیده است. البته می‌توان پذیرفت که پیدایی ناسیونالیسم ملت ایران، مربوط به سال‌های بسیار زودتری بوده است اما اسناد آن موجود نیست و یا به روشنی مواردی نیست که در زیر بدان اشاره می‌گردند.

دوران جنگ‌های نخست توران علیه ایران که دوران پیدایی ناسیونالیسم ملت ایران است، اسناد کهن میهن ما اشاره‌های بسیار روشن به این مساله دارند:

نخستین نمونه :

سهراب، به پهلوانی سپاه توران، به ایران لشکر می‌کشد. او در پی ویران کردن ایران است. در نخستین نبردی که میان تورانیان با مرزداران ایران در می‌گیرد، «هژیر» که مرزبانی بخشی از مرزهای ایران را به عهده دارد، به اسارت تورانیان در می‌آید. سهراب که در پی یافتن پدر است، از او نشان رستم را می‌جوید. او به هژیر وعده‌ی گنج، جواهر و مقام می‌دهد و در برابر او را تهدید می‌کند که اگر سخن ناراست گوید، سرش را از دست خواهد داد:

اگر پهلوان را، نمایی به من/سرافراز باشی، به هر انجمن تو را بی‌نیازی دهم، در جهان/گشاده کنم، گنج‌های مهان ورایدون که این راز، داری/زمن/گشاده به من، بر بیوشی سخن سرت را نخواهد، همی تن به جای/امیانی کن اکنون، مرآن هردو رای اما هژیر در راستای حفظ منافع و مصالح ملی، فدا شدن را به صدمه دیدن «ایران شهر» ترجیح می‌دهد. وی که زور بازوی سهراب را دیده، برای این که رستم پهلوان سپاه ایران را از گزند او درامان دارد، وی را به سهراب نشان نمی‌دهد:

به دل گفت، مرکار دیده هجیر

که گرم، نشان گو شیر گیر

بگویم به این تور، با زور دست

بدین یال و، این خسروانی نشست

از ایران نیاید، کسی جنگجوی

که روی اندر آرد، ابا وی به روی

چو زایران، نباشد کسی کینه‌خواه

بگیرد، سر تخت کاووس شاه

چنین گفت موبد که مردن به نام

به از زنده، دشمن بر او شادکام

اگر من شوم، کشته بردست او

نگردد سیه روز و، خون آب جوی..

بماناد به ایران، تن میان مباد

چنین دارم، از موبد پاک یاد

ناسیونالیسم ایران، عبارت است از مکتب اصالت منافع و مصالح ملی. یعنی مکتب برتری منافع و مصالح ملی بر منافع و مصالح فردی. در مکتب ناسیونالیسم ایران، فرد با حفظ همه‌ی ویژگی‌های خود، مانند شخصیت، موقع و موضع اجتماعی، حقوق انسانی و ...، منافع و مصالح ملی را برتر از منافع و مصالح شخصی خود می‌شناسد و حتا آماده است تا در صورتی که با فدا کردن خود، بتواند منافع و مصالح ملی را از گزند حوادث دور نگاه دارد، دست به این کار بزند.

البته از یاد نبریم که پیدایی ناسیونالیسم، وابستگی بی‌چون و چرا و گسست ناپذیر با وجود ملت یا «ناسیون» دارد. از این روست که در فلسفه‌ی «غرب»، ناسیونالیسم را حاصل قرن هژدهم، یعنی دوران شکل‌گیری ملت‌ها و یا ناسیون‌ها در اروپا می‌دانند.

برپایه‌ی اسناد و مدارک دوران کهن این سرزمین، شکل‌گیری «ملت ایران»، مربوط به دوره‌ی کیومرث یا کمابیش ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد است. این امر، به روشنی در فروردین یشت، به چشم می‌خورد:

فروشی کیومرث اشون را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزش اهورمزدا را گوش فرا داد و از او، خانواده سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانی پدید آمد.

ملت به عنوان یک مقوله‌ی تاریخی قائم بالذات، از پیوند دو عنصر خون و خاک تشکیل می‌گردد. خاک و خون در علم ملت‌گرایی، به عنوان دو نماد به کار گرفته می‌شوند. هر یک از آن دو بخش، الزام‌هایی را پدید می‌آورند. مجموعه‌ی این الزام‌ها یا «باید»ها، راه آینده‌ی یک ملت را تجسم بخشیده و رسالت تاریخی آن ملت را مشخص می‌کند.

مراد از واژه‌ی «خاک»، سرزمینی است که «ملت» در آن زندگی می‌کند. این سرزمین، فرآیند انباشت کوشش‌های نسل‌های گذشته‌ی یک ملت است. از سوی دیگر، «خون»، اشاره به موجودیت انسانی ملت است.

بدین‌سان، ملت عبارت است از زنجیره‌ی ناگسستنی نسل‌های گذشته، حال و آینده که در بستر یک سرزمین، زندگی کرده و می‌کند.

به دنبال شکل‌گیری ملت ایران، از پیوند دو عامل خون و خاک در کمابیش ۶۰۰۰ سال پم که به روشنی در فروردین یشت نیز از پیوند آن دو عامل (سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانی) نام برده شده است.

نخستین آثار آگاهانه‌ی ناسیونالیسم ایران، یعنی برتری دادن مصالح و منافع ملی بر مصالح و منافع فردی، کمابیش در ۴۰۰۰ سال

که گر باشد اندر چمن، بیخ سرو

سزد، گر گیا را نبوید تذرو
بدین سان، « ایرانی » (در این جا، کار دیده هژیر)، با الهام از
ناسیونالیسم ایران، از میان دو راهی که سهراب (یا شرایط زمان و
مکان) در پیش رویش قرار می دهد، نه تنها از « گنج مهران » چشم
می پوشد بلکه آماده است تا « سر » را هم در این راه بدهد.

هژیر، با روشنی به اصل برتری منافع و مصالح ملی بر منافع و
مصالح فردی، تاکید می کند و می گوید: اگر من در راه ایران کشته
شوم، نه آسمان به زمین می آید و نه آب جوی های، خون می شوند.
باید « بیخ سرو » را پرستاری و پاسداری کرد، حتا اگر در این راه،
ریشه ی علف، بر جای نماند.

از وقایع مهم دوره ی نخست جنگ های ایران و توران، تثبیت
مرزهای دو سرزمین است. تورانیان، مرزبندی دوران فریدون را
نپذیرفتند. از این رو، با تجاوز آنان به ایران زمین، دوره ی نخست
جنگ های ایران و توران آغاز شد.

چنان که می دانیم، با کشته شدن ایرج [ایر] به دست تور [تورج] و
سلم، نبردهای درازمدت میان توران و ایران آغاز می شد.

تورها و سلم ها یا تورانیان و سلمانیان، از سپاه منوچهر، نبیره ی ایر [ایرج]، شکست می خوردند و با کشته شدن تور [تورج] و سلم، تا مدتی
جنگ متارکه می شود.

با در گذشت منوچهر، تورانیان تجاوز را پی می گیرند و حتا در
جنگ، نوذر پسر منوچهر را می کشند.

اما در اثر شکست در دوران کی قباد، تورانیان مرزبندی دوران
فریدون را می پذیرند. اما این کار نیز مانع پیمان شکنی و تجاوز آنان
نمی شود.

مساله تثبیت مرزهای ایران و توران، در تیریش، در قالب
اسطوره ی زیبای « آرش »، بلورینه شده است. نام آرش در اوستایی
اِرخش و صفت او خشویوی ایشو (سخت کمان یا دارای تیر تیزرو)
است. در پهلوی شپاک تیر و در مجمل التواریخ والقصص، شیوا تیر و
در ویس و رامین، آرش کمان گیر است. ۸۸. فخرالدین اسعدگرانی در
منظومه ی ویس و رامین می گوید:

اگرخوانند، آرش را کمان گیر

که از ساری، به مرو انداخت یک تیر

تو اندازی، به جان من زگوراب

همی هر ساعتی، صد تیر پرتاب

در پی مصالحه و برای پایان دادن به مناقشه های مرزی، تورانیان
می پذیرند که ایرانیان تیری بیفکنند و هر کجای که آن تیر فرود
آمد، آن جای مرز ایران و توران باشد.

آرش، بهترین تیرانداز ایرانی، انجام این کار را می پذیرد. آرش برای
این که نگذارد، حتا ذره ای از خاک ایران نصیب تورانیان گردد،
همه ی توش و توان خود را در آن تیر گذارد.

آرش ... دست به چله ی کمان برد، به نیروی خدا داد، تیر از شست
رها کرد ... خداوند به باد فرمان داد تا تیر را نگاهداری کند. آن تیر از
کوه رویان به دورترین نقطه ی خاور، به فرغانه رسید و به ریشه ی
درخت گردکانی که در جهان بزرگ تر از آن درختی نبود، نشست.
آن جا را مرز ایران و توران شناختند. گویند از آن جا که تیر پرتاب
شد تا بدان جایی که فرونشست، شصت هزار فرسنگ فاصله است.

جشن تیرگان به مناسبت آشتی میان ایران و توران برپا شد.
این اسطوره، با کم یا بیش هایی در تاریخ طبری و ترجمه ی فارسی
آن (تاریخ بلعمی) و در نوروزنامه خیام و روضه الصفا نیز آمده است.
مردم روستای تاشقورگان در فلات پامیر، بر این باوراند که تیر آرش
برتنه ی درختی در این روستا نشسته است. مردم روستای تاشقورتان،
این درخت را « درخت آرش » می نامند.

در تیریش می خوانیم:

تشر، ستاره ی را یومند فرهمند را می ستاییم که شتابان به سوی
دریای فراخ کرت بتازد، چون آن تیر در هوا پرن که آرش تیرانداز -
بهترین تیرانداز ایرانی - از کوه ایریوخشوت به سوی کوه خواندنت
بینداخت...

پس آن گاه، [ایزدان] آب و گیاه و مهر فراخ چراگاه، آن [تیر] را
راهی پدید آوردند.

آن گاه... مهر فراخ گردونه - آن [تیر] را راهی پدید آورد.

اشی نیک و بزرگ و «پارند» سبک گردونه، با هم از پی آن روان
شدند تا هنگامی که آن [تیر] پرن بر کوه «خوانونت» فرود آمد و
درخوانونت به زمین رسید.

جشن تیرگان، یادآور روز تثبیت مرز ایران و توران وسیله ای
تیرآرش است. بدون تردید، آرش این تیر را در بلندترین روز سال،
یعنی در سی و یکم خرداد ماه افکنده است. اما در دوره ی ساسانیان،
در اثر نام گذاری روزهای سال، این تاریخ به روز تیرگان از ماه تیرماه
(دهم تیرماه) تغییر روز داده است.

بدین سان، مرز ایران و توران تعیین و تثبیت شد. اما تورانیان،
عهد شکستند و تجاوز را پی گرفتند و این نبردها تا پایان دوره ی
پادشاهی کی خسرو ادامه داشت و با کشته شدن افراسیاب، یعنی
پیروزی قاطع ایرها بر تورها، پایان گرفت.

نمونه دیگر:

کی کاووس که می خواهد از پادشاهی کناره گیری کند، کی خسرو،
فرزند فرزندش، یعنی سیاووش را برمی گزیند. اما توس سپهدار،
فریبز فرزند کاووس را شایسته ی این جایگاه می داند. از این رو، از
پذیرش کی خسرو به عنوان پادشاه سرباز می زند. گودرز از کی خسرو
جانب داری می کند و کار بالا می گیرد. توس از نظر تباری، فرزند نوذر
فرجامین پادشاه فریدونی یان است. از سوی دیگر، او افتخار داشتن

جنگ میان ایرانیان، به سود تورانیان خواهد بود و بدون تردید جنگ داخلی میان ایرانیان، باعث چیرگی تورانیان به ایران خواهد شد.
 غمی شد دل توس و، اندیشه کرد
 که امروز، گر سازم این جا نبرد
 بسی کشته آید، زهر دو سپاه
 از ایران نه برخیزد، این کینه‌گاه
 نباشد جز از کام، افراسیاب
 سربختِ توران، بر آید ز خواب
 به توران رسد، تخت شاهنشاهی
 سرآید همه، روزگار بهی ...
 که از ما، یکی گربدین دشت جنگ
 نهد برکمان، چوب تیر خدنگ
 یکی کینه خیزد، که افراسیاب
 همه شب نبیند، جز این را به خواب
 بدیشان رسد، تخت شاهنشاهی
 سرآید به ما، روزگار مهی
 گردن نهادن به اصول ناسیونالیسم ایران از سوی توس، باعث می‌شود تا به جای فریبز، کی خسرو به پادشاهی ایران برسد.



درفش کاویان را دارد و سوارانش، زرینه کفش‌اند. گودرز به توس پیام می‌فرستد و او را به جنگ تهدید می‌کند:
 بیستند، گردان ایران کمر
 مگر توس نودر، که پیچید سر
 که او بود باکوس و زرینه کفش
 هم او داشتی، کاویانی درفش
 از آن کار، گودرز شد تیز مغز
 پیامی بر او، بر فرستاد نغز...
 اگر سرپیچی، زفرمان شاه
 مرا با توکین خیزد و، رزم‌گاه...
 چو بشنید، پاسخ چنین داد توس
 که برما، نه خوبست کردن فسوس
 به ایران، پس از رستم پیل تن
 سرافراز لشگر، منم زانجمن
 نبیر، منوچهر شاه دلیر/که گیتی به تیغ آندر آرد به زیر،
 منم، پور نودر، جهان شهریار/ز تخم فریدون، منم یادگار
 نباشم بر این کار هم داستان/ز خسرو منم، پیش من داستان...

گودرز با شنیدن توس مبنی بر عدم پذیرش کی خسرو و جانب‌داری از فریبز، برای تحمیل نظر خود، راه « زور»، و جنگ را برمی‌گزیند. توس نیز با آگاهی از آمادگی جنگی گودرز، فرمان مقابله به مثل را صادر می‌کند.

برآشفت گودرز و، گفت از مهان
 همی توس، کم باید اندر جهان
 نمایم او را، که فرمان و تخت
 که را زبید و، فر اورنگ و بخت
 نبیر و پسر داشت، هفتاد و هشت
 بزدکوس، از ایوان به میدان گذشت
 سواران جنگی، ده و دو هزار
 برفتند بر گستوان ور، سوار
 کس آمد، به توس سپهدار گفت
 که گودرز، باکوس رفت از نهفت
 وز آن پس بیامد، سپهدار توس
 بیستند بر کوهی پیل، کوس
 بیستند گردان، فراوان میان
 به پیش سپه، اختر کاویان ...

اما توس با همه‌ی تندخویی و گردن‌فرازی، برای این که بر پایه‌ی آیین ناسیونالیسم این سرزمین، به ایران زیان نرسد، تن به مصالحه و آشتی و راهکار صلح‌آمیز می‌دهد. او منافع و مصالح شخصی، غرور و خودخواهی، شخصیت و خلاصه، همه‌چیز خود را در راه حفظ منافع و مصالح ملی، فدا می‌کند. وی به حق می‌داند که

دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران

مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان

دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران، در پی و به پشتوانه‌ی دو سال کوشش و تجربه‌ی «پایگاه اطلاع‌رسانی برای نجات یادمان‌های باستانی» - که برای نجات زیست‌بوم و آثار فرهنگی تنگ‌بلاغی و یادمان‌های دشت پاسارگاد تلاش می‌کرد و شانزدهم اسفندماه سال گذشته اعلام انحلال نمود - تشکیل شده است تا بتواند نهادی برای پاسداری از یادگارهای فرهنگی و طبیعی باشد.

دیده‌بان برای بازدهی بیشتر و تخصصی کردن کارها، یادگارها را به پنج شاخه‌ی یادمان‌ها، زیست‌بوم‌ها، میراث معنوی، صنایع دستی و زبان فارسی بخش کرده و امیدوار است چنین چشم‌اندازی را رقم بزند:

- بالا بردن سطح آگاهی جامعه درباره‌ی اهمیت یادگارهای فرهنگی؛
- افزایش توجه جامعه نسبت به آسیب دیدن یادگارهای فرهنگی؛
- اطلاع‌رسانی یادگارهای در خطر.

دیده‌بان برگزاری همایش‌های چندی از جمله «نقش‌رستم در خطر» (که در تغییر مسیر راه آهن شیراز مؤثر بود)، «ایران ورجاوند» (بزرگ‌داشت شادروان دکتر پرویز ورجاوند) و «جنگل؛ گنجینه‌ی تاراج‌شده» را در کارنامه دارد، هم‌چنین با مشارکت انجمن اسلامی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران همایش «علمی- فرهنگی دریای مازندران» (درباره‌ی حقوق ایران در آن دریا و توجه دادن مقام‌های دست‌اندرکار به آن)، با مشارکت خانه‌ی فرآوران ایران همایش «گزارش یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران» و با مشارکت مؤسسه‌ی فرهنگی- پژوهشی خجند و انجمن ایلام‌شناسی ایران همایش «شهر تاریخی - اسلامی ارجان (بهبهان)» را برگزار کرده است. دیده‌بان هم‌چنین تنظیم‌کننده و هماهنگ‌کننده شماری از بیانیه‌ها و نامه‌نگاری‌ها در راستای هدف‌های خود بوده است که مهم‌ترین آنها تلاش برای ثبت جشن باستانی شب یلدا در تقویم رسمی کشور بود، که به ثمر نشست.

در حال حاضر انجمن‌های سراسر ایران - آنهایی که با دیده‌بان آشنا هستند - اگر کوشش‌هایشان در شهر یا استان خود برای جلوگیری از تخریب یادگاری فرهنگی یا طبیعی به نتیجه نرسید خواست‌های خود را به‌وسیله‌ی دیده‌بان به آگاهی نهادهای تصمیم‌گیر در پایتخت می‌رسانند، یا به کمک دیده‌بان به دیگر اقدام‌های مورد نیاز (از جمله صدور بیانی یا اطلاع‌رسانی گسترده) دست می‌زنند. آشکار است که تنها با یکدیگر می‌توانیم این راه سخت را پشت سر بگذاریم.

اکنون دبیر دیده‌بان، آقای رضا نیکپور (۰۹۱۲۹۲۵۸۰۹۴ - rayanameh@yahoo.com) است.

عقاب علی‌احمدی

فیروز منصوری، پژوهشگر معاصر در کتاب مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان، به بررسی تاریخ آذربایجان از زمان ورود سلجوقیان تا روزگار معاصر می‌پردازد. او در پژوهش خود، چنان که رسم رویدادنگاران است تنها به ذکر رویدادها نمی‌پردازد، بلکه با ژرف‌نگری در مبادی رویدادهای تاریخی، در جستجوی دقیق برای یافتن علت این رویدادهاست. بدین‌سان او با بررسی تاریخنامه‌های فارسی و ترکی ایران و عثمانی، دیوان‌های شعر فارسی و ترکی و سفرنامه‌های جهانگردان اروپایی، مقاومت آذربایجان در برابر دست‌اندازی‌های روسیه و عثمانی، و پیوستگی فرهنگ آن با فرهنگ ایران را نشان می‌دهد. در گام بعد، او به ریشه‌یابی روند شکل‌گیری چیزی می‌پردازد که در متن‌های سیاسی- اجتماعی ایران معاصر، «مسئله آذربایجان» نامیده می‌شود. کوشش او برای این کار، به کشف و ردیابی فعالیت جریان میسیونری آمریکایی و به دنبال آن، آلمانی و انگلیسی می‌انجامد: در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، میسیونرهای مسیحی خارجی به بهانه تبلیغ دینی و تبشیر، زیر پوشش مدارس اسلامی، و در هماهنگی کامل با روسیه تزاری، برای تجزیه فرهنگی آذربایجان، در گام اول، و زمینه‌چینی برای تجزیه سیاسی آن تلاش می‌کردند.

خواننده با خواندن این کتاب، آگاهی‌های سودمند درباره آذربایجان و نقش مهم آن در زندگی سیاسی، فرهنگی و تاریخی ایران به دست خواهد آورد و با سیمای درخشان گروهی از بزرگان این سرزمین در مقام مدافعان یکپارچگی ایران آشنا خواهد شد.

کتاب مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان در ۹۶۴ (دو جلد) و با بهای ۲۱۰۰۰ تومان، از سوی نشر هزار منتشر شده است.

محل فروش: تهران - بلوار کشاورز - خیابان انقلاب - نرسیده به چهارراه وصال روبرو - سینما سپیده - شماره ۱۲۹۸ - واحد ۴ نشر هزار (تلفن: ۶۶۴۸۷۴۴۲) می‌باشد. هم‌چنین علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه حضوری به نشانی: بلوار کشاورز، روبه‌روی پارک لاله، خیابان جلالیه، شماره ۱۲ (تلفن: ۸۸۹۵۱۳۱۲)، کتابسرای بلخ این کتاب را تهیه نمایند.



بیانیه‌ی تحلیلی سازمان‌های مردم‌نهاد در اعلام همراهی با مواضع‌گیری زیست‌محیطی کارشناسان و احزاب و درخواست آنان برای بازنگری پرونده‌ی سدسازی کشور

طی دهه‌های گذشته، مرگ رودخانه‌های کشور - که شریان‌های هستی و حیات آب‌خیزها، دشت‌ها، سیلاب‌دشت‌ها، و دهانه‌ها هستند - آهنگ سریع‌تری داشته است. سدها به شکل چشم‌گیری بوم‌سازگان (اکوسیستم) رودخانه‌ای را با کاهش تراز آب، تغییر زمان‌بندی جریان‌ها، ممانعت از جابه‌جایی گونه‌های مهاجر و یا تغییر دمای آب و سطح اکسیژن، تحت تأثیر قرار می‌دهند و باعث می‌شوند ویژگی‌های آب‌شناختی (هیدرولوژی) و کیفیت آب در پایین‌دست و ریخت‌شناسی رودخانه، تغییر کند.

هم‌چنین حقوق و معیشت جوامع متأثر از طرح را با زیر آب بردن غالباً حاصل‌خیزترین زمین‌های کشور و بیکارکردن شماری از تولیدکنندگان ارزشمند کشاورزی، تضعیف می‌کنند. هم‌چنین سدها علاوه بر خطر آفرینش زمین‌لرزه، فقط می‌توانند سیل‌های متوسط و کوچک را مهار کنند و در زمان رخداد سیلاب‌های بزرگتر از پیش‌بینی‌ها غالباً به عاملی خطرناک‌تر از سیل بدل می‌شوند و خطر شکستن دارند.

علاوه بر آن هزاران قنات چند صد یا حتی هزارساله‌ی پایدار و بارور نیز با هجوم پیمانکاران و مشاوران سدساز به مرگی ابدی محکوم شدند (سد بار نیشابور باعث شد تا قنات هزار ساله‌ی که تمام اراضی کشاورزی پایین‌دست منطقه را در طول سال‌ها آبیاری می‌کرد، خشک شود. مسوولان به بهانه‌ی آبیاری زمین‌های کشاورزی، این سد را احداث کردند تا همان کاری را انجام دهد که سال‌ها توسط قنات مزبور صورت می‌گرفت. اما اکنون حجم قابل ملاحظه‌ی از این آب تبخیر می‌شود). ایرانی از چند هزار سال پیش، تلاش درخشانی در توسعه‌ی پایدار منابع آب و به ویژه به کمک ساخت قنات‌ها، این شاهکارهای مهندسی آب داشته و آن را در جهان از خود به یادگار نهاده است. چگونه است که این مهندسی شکوفای سازنده‌ی بند بهمن در دو هزاره پیش، به درستی و آگاهانه و نه از ناتوانی، در همی این چند هزار سال، حداکثر چند ده سد کوچک از جمله بلندترین سد جهان تا اوایل قرن بیستم به نام سد کریت طیس و یا سد کهن کبار قم را مفید به فایده تشخیص داده و ساخته است، اما ما در چهار دهه با تقلید کور از کسانی که سدسازی را از خود ما آموختند، بیش از ۱۰۰۰ سد می‌سازیم که بخش بزرگی از آنها قطعاً در چند دهه‌ی آینده باید برچیده شوند؟

هم‌چنین در ایران - به خاطر کهن‌سال بودن تمدن آن - نباید آسیب‌های طرح‌هایی همانند سدها به میراث فرهنگی و تاریخی را از نظر دور داشت. توجه به این آثار به‌خاطر ارتباطشان با موضوعات بسیار مهم و حیاتی‌ای هم‌چون هویت و وحدت ملی از سویی، و کسب درآمد و اشتغال‌زایی از سوی دیگر، باید از اولویت‌های مسوولان باشد. نمونه‌ی برجسته‌ی چنین تأثیرات سویی را می‌توان

ما، گروهی از سازمان‌های مردم‌نهاد، به‌عنوان بخشی از نمایندگان ملت ایران، از احزابی که خواست‌های اضطراری جامعه در زمینه‌ی محیط زیست را جدی گرفته و آن را در نشست فصلی تابستان خود در خانه‌ی احزاب بازتاب دادند، سپاس‌گزاریم و ضمن اعلام همراهی کامل در آن خواست‌ها، در کنار شرکت‌کنندگان در چهارمین همایش علمی «انجمن موسسه‌ی تحقیقات جنگل‌ها و مراتع» که نگرانی‌های‌شان را در بیانیه‌ی - که به امضای شماری از فعالان فرهنگی و نهادهای مدنی رسید - بازتاب دادند، توجه مسوولان گرامی و نهادهای تصمیم‌گیر (مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و وزارت‌خانه‌هایی هم‌چون نیرو، کشور و غیره) را به مورد اساسی «لزوم بازنگری پرونده‌ی سدسازی کشور» جلب می‌کنیم.

هر چند ساخت سد به‌ضرورت و به‌عنوان آخرین راه‌حل می‌تواند کارساز باشد اما به باور ما، ادامه‌ی ساخت بی‌رویه‌ی سدهای بزرگ مخزنی در کشوری که هنوز نمی‌داند یا نمی‌تواند از آب ذخیره‌شده در پشت ۹۳ سد بزرگ مخزنی خود به درستی و با بازدهی (راندمانی) - دست‌کم - ۵۰ درصدی بهره‌برداری کند، عملی نابخردانه است، آن‌هم در کشوری که صاحب یکی از بالاترین نرخ‌های فرسایش و جابه‌جایی خاک است. آیا نباید نخست اولویت را به اقدامات آب‌خیزداری و اصلاح مراتع، به ویژه در کوهستان‌ها و دامنه‌های پرشیب داد؟ (به گفته‌ی رییس سازمان جنگل‌ها، مراتع و آب‌خیزداری کشور: در صورتی که اعتبارات مورد نیاز تأمین شود، این سازمان قادر خواهد بود با اجرایی‌کردن برنامه‌های خود در حوزه‌ی آب‌خیزداری، آبخوانداری و اصلاح مراتع، بسیار بیش از ظرفیت کنونی بخش سدسازی در مهار و استحصال آب‌های سطحی مؤثر واقع شده و آب مورد نیاز بخش کشاورزی را تأمین سازد. این میزان، ده برابر همه میزان آبی است که وزارت نیرو از طریق سدها در اختیار بخش کشاورزی قرار می‌دهد). در حالی که نرخ فرسایش در دیم‌زارهای ما به بالای ۱۰۰ تن در هکتار رسیده است، آیا نباید در گام اول بکوشیم تولید در واحد سطح را ارتقا دهیم؟ چگونه است که وقتی همه می‌دانند راندمان آبیاری در بخش کشاورزی چیزی در حدود ۳۰ درصد است، به جای کمک نرم‌افزاری و سخت‌افزاری به این بخش، ثروت مملکت را در مسیر ذخیره‌سازی آبی به هدر می‌دهیم که نمی‌توانیم به درستی آن را به ماده خشک تبدیل کنیم؟ و چرا با وجود آن‌که قرار بود تا پایان برنامه نخست پنج ساله کشور، بیش از ۳ میلیون هکتار از اراضی کشاورزی به سامانه‌های آبیاری تحت فشار مجهز شود، این رقم تا امروز حتی به ۷۰۰ هزار هکتار هم نرسیده است، یعنی حتی نیمی از اهداف یک برنامه پنج ساله را در طول ۲۰ سال هم نتوانستیم محقق سازیم.

در شدت گرفتن روند تخریب کهن‌زادبوم‌های موجود در تنگه‌ی بلاغی و دشت پاسارگاد، یعنی یکی از مهم‌ترین سازه‌های یادمانی ایران، به خاطر آبیگری سد سیوند شاهد بود؛ موردی که نهادهای مدنی همچنان بی‌تابانه منتظر تصمیم و عمل عقلایی مسؤولان وزارت نیرو و سازمان میراث فرهنگی هستند.

چنین است که می‌توان دریافت: در بسیاری مواقع، سدها تنها توهم توسعه‌ی منابع آبی را ایجاد می‌کنند. آب تجدیدپذیر کشور سالانه ۱۳۰-۱۲۰ میلیارد مترمکعب برآورد می‌شود. تجربه‌ی کشور نشان می‌دهد کاربرد حقیقی این آب با سدسازی و تبخیر سالانه بین ۵ تا ۱۰ میلیارد متر مکعب از سطح مخزن سدهای کشور کاهش می‌یابد (سد کرخه که بزرگ‌ترین سد کشور است به تنهایی حداقل ۴۰ میلیون متر مکعب تبخیر در سال دارد). در حالی که مدیریت پایدار آب عبارت است از برنامه‌ریزی کاربرد درست و کارآمد آب تجدیدپذیر و نیز بازگرداندن آن به محیط با کمترین پیامدهای زیست‌محیطی و آلودگی. راهکارهای بدون سدسازی تأمین آب و نیرو با شیوه‌نامه‌های توسعه‌ی پایدار نیز هم‌خوانی دارند. بخش خصوصی به خوبی می‌تواند در این رویکرد به همکاری بپردازد و البته این راهکارها از ساخت هر سدی کم‌هزینه‌ترند.

لازم به اشاره است که اثرات منفی سدها بر محیط زیست فیزیکی، بیولوژیکی و اجتماعی آن‌قدر زیاد است که بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته از دهه‌ی ۹۰ به این سو دیگر نه تنها سدی نمی‌سازند که مجبور به جمع کردن و برچیدن سدهای خود به قیمت‌های بسیار گزاف شده‌اند تا اثرات منفی سدهای ساخته‌شده را با سختی هر چه تمام‌تر از محیط بزدایند و رودخانه‌ها را احیا کنند؟ (بانک جهانی در پنجاهمین سالگرد تأسیس خود اعلام کرد: ۸۰ درصد سدهایی که نسخه‌ی ساختش توسط این سازمان در طی ۵۰ سال گذشته در جهان و به‌ویژه کشورهای در حال توسعه پیچیده شده، نباید ساخته می‌شدند، زیرا ضررهای زیست‌محیطی آنها بیش از منافع آن بوده‌اند!). در مجموع تا دهه‌ی اخیر، متداول‌ترین علت برچیدن سدها، هزینه‌های بسیار کم‌رشدن نگهداری و بهره‌برداری آنها و نگرانی‌های ایمنی و هزینه‌های زیاد تعمیر سدهای نایمن بوده است، اما امروزه شمار رو به رشدی از برنامه‌های حذف سد، به‌عنوان روشی برای احیای زیست‌بوم دنبال می‌شوند. افزایش آگاهی در سطح جهان نسبت به هزینه‌های هنگفت زیست‌محیطی و اجتماعی سدها، در کنار موفقیت‌های فراوان طرح‌های احیای رودخانه، تلاش برای برچیدن سدها را دامن زده است. برای نمونه در آمریکا پس از گذشت چندین دهه تمرکز انحصاری سیاست‌گذاری روی ساخت سدها، اینک نگاه‌ها به سمت برچیدن برخی سازه‌ها و از جمله سدها تغییر کرده است به‌طوری که تاکنون حدود ۵۰۰ سد برچیده شده است. تخریب سدها در آمریکا روند پرشتاب و جافاده‌ای دارد. در کشورهای چون فرانسه و کانادا هم به‌دلایلی همچون احیای رودخانه‌ها یا زیستگاه‌های ماهی‌های آزاد، سدها در حال برچیده

شدن هستند. با توجه به مطالب آورده‌شده و این که در ایران تاکنون بیش از ۵۰۰ سد ساخته شده که حتی برای نمونه یک ارزیابی تطبیقی بر ساخت این سدها انجام نگرفته است و همچنین با عنایت به این که آشکار نیست تاکنون چند درصد از کانال‌های آبیاری پشت همین سدهای ساخته‌شده، به بهره‌برداری رسیده و اگر نرسیده، باید تکمیل آنها - که با روند کنونی به ۷۰ سال زمان نیاز دارد - در الویت قرار گیرد، پس نباید سخن از ساخت سدهای جدید برانیم، مگر این که هدف، چیز دیگری باشد.

ما منتظر واکنش شایسته‌ی نهادهای تصمیم‌گیر هستیم.

انجمن‌های تأییدکننده‌ی بیانیه:

انجمن آهنگ سبز (شهرکرد)، انجمن جوان آوای کاوش (سمیرم)، انجمن دوستداران میراث فرهنگی افراز (تهران)، انجمن دوستداران یادگارهای تاریخی ایزیرتو (بوکان)، انجمن دوستداران میراث فرهنگی ایزه (تاریشا)، انجمن اسپادانا (تهران)، انجمن فرهنگی ایران‌زمین/افراز (تهران)، انجمن اسین (تبریز)، انجمن دوستداران میراث فرهنگی و گردشگری امرتاد (اصفهان)، انجمن دوستداران میراث فرهنگی بانوان آریا (نطنز)، انجمن اندیشه‌ی جوان (اصفهان)، انجمن اندیشه سبز (اصفهان)، انجمن ایلام‌شناسی ایران (تهران)، انجمن کلوب ایران‌شناسی (تهران)، انجمن پارس‌فرهنگ (الیگودرز)، انجمن دوستداران میراث فرهنگی سپندارم (تهران)، انجمن تدبیر و توسعه‌ی سبز (اصفهان)، انجمن حامیان سبز جوان (الیگودرز)، انجمن حمایت از حیوانات اصفهان، انجمن حقوق زنان ایران‌بان (قزوین)، انجمن دوستداران شهرستان دزفول، انجمن فریاد (شیراز)، انجمن فرهنگی سرزمین پارس (مشهد)، انجمن سلیمان صراحی بیدگلی، انجمن دوستداران میراث فرهنگی کاسپین (قزوین)، انجمن فرهنگی کورش بزرگ (تهران)، انجمن کویر سبز (کاشان)، انجمن کهن‌دژ (همدان)، انجمن کیمیا‌داران جوان (تهران)، انجمن دوستداران میراث فرهنگی گز و برخوار، انجمن دوستداران محیط‌زیست لنجان (اصفهان)، انجمن دوستداران محیط‌زیست نجف‌آباد (اصفهان)، انجمن فرهنگی-ادبی نیستان (تهران)، انجمن ماوای جوان (گرگان)، انجمن موزه داران ایران، انجمن دوستداران میراث فرهنگی و گردشگری ورزنه، انجمن یاران سبز لرستان، انجمن یاوران محیط‌زیست (اصفهان)، تشکل زیست‌محیطی وحدت سبز فرخ‌شهر، تشکل زیست‌محیطی آوای طبیعت شهرکرد، تشکل زیست‌محیطی حافظان طبیعت شهرکرد، تشکل زیست‌محیطی حافظان طبیعت شیدا، جمعیت طلایه‌داران اندیشه‌های نو (فریمان)، جمعیت پیام سبز (اصفهان)، جمعیت سبز دنا (کهگیلویه و بویراحمد)، جمعیت جوانان عصر سبز (یزد)، جمعیت حامیان محیط‌زیست (لرستان)، جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط‌زیست (اصفهان)، جمعیت مبارزه با اعتیاد (قزوین)، جمعیت دوستداران طبیعت زاگرس (شیراز)، جمعیت دوستداران میراث فرهنگی یادگار (یزد)، خانه‌ی فرهنگ و هنر باغ آینه (کرج)، خانه‌ی زنان هودانا (همدان)، خانه‌ی فراوران ایران (تهران)، کانون اندیشه سپید (تبریز)، کانون بارگاه مهر (اصفهان)، کانون پاسارگاد (گرگان)، کانون پرستوهای آزاد (تهران)، کانون تهران‌شناسی (تهران)، کانون دوستداران شاهنامه (توس)، کانون صدای زمین (اصفهان)، کانون صلح سبز دانشگاه شهرکرد، کانون سیمرغ اندیشه (نجف‌آباد اصفهان)، کانون گسترش فرهنگ ایران بزرگ (اصفهان)، کانون نفس به نفس (تبریز)، کانون هخامنش (گرگان)، موسسه‌ی پارس‌سفر جنوبی (خوزستان)، موسسه‌ی توفان (شوشتر)، موسسه‌ی جاذبه‌ی تصویر (خوزستان)، موسسه‌ی دانادلان جنوب (شوشتر)، موسسه‌ی کندوکاو (تهران)، موسسه‌ی ندای کرخه (خوزستان)، موسسه‌ی طنین آرتا (تبریز)، موسسه‌ی ندای دانش (تبریز)، موسسه‌ی نوآوران (تبریز)، موسسه‌ی نویدآوران طبیعت (اصفهان)، مؤسسه‌ی غیردولتی مهرآیین (رامهرمز)، موسسه‌ی میزان (تبریز)، فرزندان اهورایی ایران (مشهد) و شبکه‌ی سازمان‌های غیردولتی زیست‌محیطی اصفهان.